تروریسم اسلامی

پایان یک شکست

سیامک ستوده

پایان
یک شکست

پایان یک شکست

سیامک ستوده

چاپ اول فوریه ۲۰۰۲

چاپ و صفحه بندی : Servicio Grafico, Mexico

توزیع : شرکت کتاب

آدرس نویسنده :

E. Mail Address :
ssconect@yahoo.com

F. F. S. S
PO BOX 5802
STA. MONICA , CA, 90409
U S A

فهرست مطالب

مقدمه

هنگامیکه بازگرداندن تاریخ به عقب به کشمش عمده میان نیروها تبدیل میگردد، بی شک تاریخ دارد مسیری خلاف جهت طبیعی و همیشگی اش را طی میکند و نباید انتظاری جز فرارسیدن سیاه ترین دوران و شرایط را داشت.

با اینحال مبارزه اخیر اسلامیستها را باید بمثابه پایان یک شکست قلمداد کرد . چرا که این مبارزه بعنوان تلاشی برای به عقب کشاندن تاریخ از همان ابتدا و در نفس خود محکوم به شکست بود و پس رفتهای کنونی اش تنها ادامه و شاید پایان شکستی است که از همان ابتدا با خود پیدایش آن شروع شده بود .

اما مصداق عملی تلاش برای به عقب کشاندن تاریخ نه فقط در تلاش نیروهای عقب گرای اسلامی در بازگشت به چهارده قرن گذشته و برقراری نظام خلافت-که این از نظر تاریخی امری غیر عملی است، ، بلکه همچنین و حتی بیشتر از آن ، در تلاشهای نیروی مقابل آنست که هم امروزی تر و هم قدرتمندتر است و بهانه مناسب تری در دست دارد تا تحت نام دفاع از آزادی بزرگترین ضربه ها را به دست آوردهای آزادی خواهانه بشری بزنند. گویی جنبش اسلامی برای این به میدان آمده است تا به راسترین جناحهای سرمایه داری این فرصت را بدهد که مبارزه با عقب گرائی اسلامی را وسیله حقانیت بخشیدن به عقب افتاده ترین ایده ها و اهداف سیاسی خود قرار دهند، و خطر واقعی نیز در همین جاست ، در اینکه سرمایه داری با نیرویی واقعا عقب افتاده تر از خودش درگیر شده است .

اولین درس تاریخی از این کشمکش تاسف بار اینست که سرمایه داری بدرجه ایکه بتواند خود را بیشتر محق جلوه دهد بهمان اندازه بیشتر وحشیگری و جنایت میکند. و دومین درس اینکه در غیاب

نیروی واقعی پیش برنده تاریخ ، نیروی مردم و نیروی مبارزه طبقاتی، مبارزه این نیروها با ارتجاع ، جای خود را به آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم ، یعنی کشمکش نیروهای ارتجاعی با نیروهای عقب افتاده تری که سر از گور در آورده اند تا برای تجدید مطالبات تاریخا دفن شده خود مبارزه کنند، میدهد و از اینرو تاریخ در مسیر بازگشت به گذشته قرار میگیرد .

این موضوع ایست که سعی شده است، هر چند بطور ضمنی، ولی از خلال بررسی حوادث اخیر در این نوشته توضیح داده شود و امید است که مورد طبع خواننده واقع شود.

سیامک ستوده

بن لادن کیست و چه میخواهد

بن لادن پیرو یکی از فرق اسلامی بنام " وهابی " است . این یک فرقه فوق ارتجاعی و پوریتانیست است که خواهان بازگشت به دوران اولیه اسلام و بر پائی حکومتی شبیه خلافت اولیه اسلام در قرن هفتم میلادی میباشد.

بنابراین اولین چیزی که در مورد آنها به نظر میآید اینست که قصد آنها اینست که تاریخ را به عقب یعنی به دوران عروج اسلام در ۱۴۰۰ سال قبل بکشانند . تازه هنگامیکه اسلام در ۱۴ قرن قبل عروج نمود این عروج در شبه جزیره عربستان ، یکی از مناطق عقب افتاده جهان ، رخ داد که در مقایسه با تمدنهای هم عصر خود در ایران و رم قرنها از تاریخ عصر خود عقب بود . بنابراین اسلام و مقررات اجتماعی و حکومتی آن حتی در زمان خود نیز عقب افتاده تر از ایدئولوژی ها و نظام های حکومتی هم عصر خود محسوب میگشت .

بنابراین ، پاسخ دقیقتر به این سئوال که بن لادن کیست و چه میخواهد اینست که او پیرو فرقه ای است که در پی آنست که تاریخ و بشریت را به بیش از ۱۴۰۰ سال قبل به عقب بکشاند . اجازه بدهید ببینیم خصوصیات جامعه ایکه او میخواهد چیست ؟

حکومت طالبان نمونه رژیمی بود که او قصد برپا کردن آنرا در تمام جهان دارد . در این حکومت :

۱- خبری از انتخابات و احزاب سیاسی نبود . فقط یک رهبر مذهبی بنام " ملا عمر " وجود داشت که حرف او کلام آخر بود . مثلا حزب جماعت اسلامی که در پاکستان وجود دارد و از متحدین وی میباشد خواستار چنین حکومتی در پاکستان است . حکومتی که در آن یک فرد با یک شورای مشورتی در کنار وی در راس امور قرار داشته و همه

تصمیمات مهم مملکتی توسط وی و البته گاهی در مشورت با شورای مشورتی اش اتخاذ میگردند . نه احزاب سیاسی و منجمله حزب سیاسی مخالف حق وجود دارد و نه انتخابات ، پارلمان یا شورای واقعی.

این دقیقا همان شیوه ایست که به طریق آن حکومت اسلامی در زمان محمد، پیغمبر اسلام، و پس از آن، در عهد خلفای راشدین ، اموی و عباسی برای قرنها اداره میشده است ، حکومت دیکتاتوری و مونارکی-مذهبی محض که در آن پادشاه یا خلیفه بر جان و مال مردم حکومت میکرده است .

حزب جماعت اسلامی همان حزبی است که در جریان حمله امریکا به افغانستان در حمایت از حکومت طالبان سعی در براه انداختن شورش در پاکستان و سرنگونی حکومت پاکستان نمود ولی موفق نشد.

۲_ زنان هیچگونه حق و حقوقی نداشتند . روابط جنسی در خارج از خانواده ممنوع بود و تنها بین زن و شوهر و آنهم تنها بنا به میل مرد مجاز بود . زنان اصولا برده شوهران خود بودند . بدون اجازه آنها حق خارج شدن از خانه یا اجازه سفر را نداشتند و از کار در خارج از خانه ، رفتن به مدرسه و تحصیل و هرچیز دیگری جز آشپزی و خانه داری محروم بودند . حتی حق صحبت کردن با غریبه را نداشتند و در صورت اضطراری باید، هنگام صحبت، سنگ ریزه در دهان خود میگذاشتند تا صدایشان حالت زنانه را از دست داده و از نظر جنسی مردان را تحریک نکند . زنان بیمار حق نداشتند توسط دکتر مرد معاینه شوند .

هنگامیکه سازمان ملل قبل از ۱۱ سپتامبر برای جلوگیری از قحطی و مرگ و میر در افغانستان میخواست مقادیر زیادی قرص نان را میان خانواده های نیازمند پخش کند ، حکومت طالبان مانع اینکار شد چرا که فرستادن کارمندان سازمان ملل به خانه ها ، که غریبه بحساب میامدند ، را مخالف قوانین میدانست .

سازمان ملل برای جلوگیری از تقلب در کار توزیع نانها ناچار بود ماموران خود را برای سرشماری اعضای خانوار به خانه ها بفرستد. در ابتدا قرار بود مردان را برای اینکار استخدام نمایند . ولی اینکار ممکن نبود زیرا حکومت طالبان اجازه نمیداد مردان غریبه به خانه ها رفته چشمشان به زنان نامحرم بیافتد و با آنها صحبت کنند .
برای رفع این مشکل سازمان ملل پیشنهاد استخدام و فرستادن زنان را به خانه ها داد . ولی اینکار نیز ممکن نبود چرا که در حکومت اسلامی طالبان زنان حق استخدام و کار کردن در خارج از خانه را نداشتند .

در حکومت طالبان زنان باید تسلیم بی چون و چرای شوهران خود میبودند . حق اعتراض به اینکه شوهرانشان زنان بیشتری بگیرند نداشتند . حتی شوهران آنها میتوانستند زنهای جدید خود را (حداکثر ۴ زن دائمی و هرچند زن غیر دائمی) به خانه آورده و با آنها در همان خانه مشترک زندگی کنند . حق طلاق بطور کامل با مردان بود و زن حق هیچگونه اعتراضی نداشت . زن فقط در مواردی میتوانست از شوهر خود جدا شود . مثلا وقتی که شوهرش از تامین مخارج زندگی او سر باز میزد . تازه اینکار هم با مشکلات زیادی مواجه بود و عملا غیر عملی بود.

مثلا از آنجا که زن حق کار در بیرون خانه را نداشت ، لذا در صورت جدائی از شوهرش ، نمیتوانست زندگی خود را تامین نماید و این امر او را در وضعیت معیشتی خطرناک تری قرار میداد .

در افغانستان زنان بیوه در مقیاس وسیعی در معرض مرگ قرار داشتند . بخصوص زنان بیوه ایکه اقوامشان را نیز در جریان جنگ از دست داده بودند و لذا هیچکسی را برای نگهداری از خود نداشتند . بسیاری از آنها که قبلا زندگی شرافتمندانه ای داشتند ، مجبور به گدائی در کوچه و خیابان شده بودند .

در چنین شرایطی در افغانستان برای زنان مسئله ، نه جدا شدن از شوهرانشان بلکه ماندن اجباری با آنها بود . چرا که این تنها راه تامین معاش و زنده ماندن برای آنها بود .

واضح است که در چنین شرایطی مرد به هر طریقی که میخواست میتوانست با زن رفتار کند و زن جرات هیچگونه اعتراضی را نداشت . چرا که در اینصورت مرد او را طلاق میداد و بیچارگی وی در مقیاس چند برابر تازه شروع میشد. به این ترتیب بود که مردان بطور کامل بر زنانشان مسلط و زنان همچون بردگان آنان به شمار میرفتند .

باز هم این دقیقا وضعیتی است که زنان در اسلام یعنی در همان نظامی داشته اند که بن لادن و امثال آن قصد بازگرداندن آنرا دارند .

هنگامیکه اسلام در شبه جزیره عربستان اعلام موجودیت کرد ، جامعه عربستان هنوز بطور کامل به مرحله پدرسالاری انتقال نیافته بود و در آن هنوز سنتهای قوی زن سالاری وجود داشت و زنان از موقعیت نسبتا بالائی برخوردار بودند . منجمله اینکه زنان نه تنها حق کار کردن در خارج از خانه را داشتند بلکه بالاتر از آن زنانی مانند خدیجه ، زن اول خود پیغمبر ، بازرگان و در موقعیتی برتر از مردان قرار داشتند .

اسلام کاری که کرد این بود که زنان را از موقعیتهائی که داشتند بکلی به پائین کشید و آنان را در موقعیت نیمه برده قرار داد و بطور کامل تحت سلطه مردان در آورد . باین ترتیب کار انتقال جامعه زن سالار عربستان به یک جامعه کاملا مردسالار را تسریع کرد. تا آنزمان زنان از آزادی زیادی برخوردار بودند و این اسلام بود که با فرامین خود در قرآن قدم به قدم آنان را به عقب راند تا آنجا که آنها را در موقعیتی قرار داد که ما همین چندی پیش در افغانستان بعنوان نمونه ای از یک جامعه اسلامی در ۱۴۰۰ سال قبل شاهد آن بودیم .

مثلا پیغمبر خود اولین کسی بود که چند زنی را در عربستان باب کرد . تا آنزمان چنین چیزی در عربستان رایج نبود . قبل از اسلام این زنان بودند که از حق طلاق و گاهی چند شوهری برخوردار بودند . کاری که محمد در این رابطه کرد این بود که اولا چند شوهری را لغو و چند زنی را جایگزین آن نمود و اینکار را از خودش شروع کرد بطوریکه خود وی صاحب زنان و معشوقه های متعددی از میان کنیزان جنگی بود .

بعلاوه پیغمبر برای آنکه رابطه و تماس زنان خود را که همگی در یک خانه بسر میبردند با مردان قطع کند ، همه آنها را در پشت یک پرده قرار داد و با آوردن به اصطلاح آیه ای از خدا به آنها حکم کرد که اگر خواستند به مهمانان و اقوام مردانی که برای دیدن محمد یا زنان وی به خانه او رفت و آمد میکنند چیزی برای خوردن یا آشامیدن بدهند اینکار را از پشت پرده انجام دهند .

" ای کسانیکه به خدا ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن دهید......... و هر گاه از زنان رسول متاعی می طلبید از پس پرده طلبید که حجاب برای آنکه دلهای شما و آنان پاکیزه بماند بهتر است و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هیچگاه زنانش را به نکاح خود در آورید که این کار نزد خدا(گناهی) بسیار بزرگ است" .(۱)

همینطور در آیه ای از زنان پیغمبر خواسته میشود که از خدا بترسند و با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنند مبادا که آنان را تحریک کنند . " ای زنان پیغمبر شما مانند یکی دیگر از زنان نیستید . اگر خدا ترس و پرهیز کار باشید پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است و به طمع بیافتد " (۲)

به این ترتیب ابتکار ریگ گذاردن در دهان زنان بهنگام صحبت با مردان توسط حکومت طالبان چیزی جز اجرای این حکم خدا نبوده است .

همین کار را پیغمبر برای جلوگیری از بیرون رفتن زنان خود از خانه کرد و از جانب خدا به آنها حکم کرد که " در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید..... " (۳)

و یا در مورد استفاده از چادر و مقنعه (Burka) با این آیه زنان را مجبور به رعایت حجاب و پوشاندن خود کرد. همان چیزی که از مقررات خدشه ناپذیر حکومت طالبان بود.

" ای پیغمبر با دختران و زنان مومنان بگو که خویشتن را به چادر بپوشانند....." (۴)

بنابراین میبینیم که همه آنچه را که حکومت طالبان بعنوان مقررات اجتماعی در افغانستان برقرار کرد دقیقا همان قوانین اسلامی بود که در قرآن آمده و گروه "وهابی" و منجمله بن لادن هم قصد برپائی و احیای هم آنها را دارد .

در اسلام نیز مانند حکومت طالبان قوانین مزبور به زور بر زنان تحمیل شد و قبول آنها بهیچوجه حالت داوطلبانه نداشت . در غیر اینصورت نیازی به آوردن آیه های تهدید آمیزی مثل آیه زیر نبود.

" ای زنان پیامبر ، هر یک از شما که کار ناروانی انجام دهد ، او را در برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هر کدام از شما که از الله و رسول او فرمانبرداری کند ، و نکوکار باشد ، پاداشش را دو برابر خواهیم کرد. " (۵)

۳- در مورد آزادیهای فردی و سیاسی نیز هنگامیکه پیغمبر پس از مهاجرت به مدینه و حمله به کاروانهای اعراب و غارت پیاپی

آنها به ثروت و قدرت میرسد از آن ببعد آیه های رحمت و بخشش جای خود را به آیه های تهدید و انتقام و کشتار میدهد و پس از آن کشتن و نابودی فیزیکی مخالفان شروع میشود . برای همین و برای توجیه اعمال خود از زبان خدا اعلام میکند که " البته (بعد از این) منافقان و آنها را که در مدینه بر علیه مسلمانان تبلیغات میکنند ترا بر قتل آنان میانگیزیم ..... و این سنت خداست که همیشه بر قرار بوده " (٦)

بسیاری آیات دیگر نیز مردم را تهدید میکند که اگر بندگی خدا و پیغمبری او را نپذیرند خدا آنها را به عزای الیم دچار میکند . باین معنا که آنها را بطرز فجیعی در آتش جهنم میسوزاند و دوباره زنده میکند و دوباره میسوزاند . و این شکنجه جسمی را تا به ابد ادامه میدهد .

بنابراین وحشی گریهای حکومت طالبان بر علیه مردم و آزادیهای فردی و سیاسی اشان از آزادی عقیده و مذهب گرفته تا حق مسافرت ، انتخاب لباس و نحوه آرایش همه و همه به استناد قرآن و بازگشت کامل به دوران اولیه حکومت اسلامی است . در واقع شکنجه و سرکوبی که قرآن به مخالفین خود وعده میدهد بسیار وحشیانه تر از آنچیزهائی است که حکومت طالبان و سایر رژیمهای اسلامی در مورد مخالفین خود مرعی میدارد . از اینرو وهابی ها حق دارند که تمام فرق و گروهای اسلامی دیگر را متهم میکنند که به احکام اسلامی بطور کامل عمل ننموده و از آنها منحرف شده اند .

وهابی ها که فرقه آنها برای اولین بار در قرن ۱۸ توسط محمدبن عبدالوهاب (Muhammad Ibn Abd Al Wahhab) تاسیس شد ابتدا به "محمد بن سعود" (Muhammad Ibn Saud) رئیس یکی از قبایل عربستان روی آوردند .

در واقع نیز عقاید بشدت کهنه و وحشیانه آنان در میان تنها چنین گروههای عقب افتاده ای بود که ممکن بود شانسی برای پذیرش داشته باشد . با اینحال آنها تا قرن ۱۹ همچنان گروه کاملا ناشناخته ای بودند و تنها در این زمان که خاندان سعودی پس از جنگ جهانی اول در عربستان به پادشاهی میرسد است که قدرت یابی آنها تحت حمایت خاندان مزبور آغاز میگردد.

در این زمان است که آنها به قدرتمندترین نیروی ارتجاعی و محافظه کار در عربستان تبدیل میشوند و حتی به اجرای عملی بعضی از معتقدات خویش نائل میایند . منجمله اینکه " متاعیون " (Mutawwiun) را که نوعی پلیس مذهبی بود براه می اندازند . گروهی که کارش کنترل و نظارت بر زندگی خصوصی مردم برای اطمینان از انطباق آن با قوانین اسلامی بود.

در ایران نیز که کمابیش همین نوع حکومت اسلامی برقرار میباشد نوعی دیگر از پلیس مذهبی بنام " نهی از منکرات " (Prohibiting the prohibited)وجود داشت که از جمله کارهایشان یکی هم این بود و احتمالا هنوز هم هست که در راههای خارج از شهر مسافران را متوقف میکردند و هر زنی را که آرایش داشت از ماشین بیرون آورده ، آرایش وی را بهم زده و پاک میکردند.

همچنین گروهای دیگری بنام " بسیج " (Bassage) وجود دارند که هر از چند گاهی در خیابانها به زنان حمله میکنند و به صورت زنانی که حجاب اسلامی را رعایت نکرده و مثلا موهای سرشان را به قدر کافی و طبق ضوابط اسلامی نپوشانده باشند اسید میپاشند .

همچنین این گروها به همراه سایر نیروهای انتظامی به خانه ها ریخته و نوارهای موسیقی و ویدیوهای غیر اسلامی را با خود برده و کسانیرا نیز که در پارتیها ومجالس عروسی خانوادگی

مرتکب عمل غیر اسلامی رقص یا خوردن مشروبات الکلی شده باشند دستگیر و با خود میبرند و یا اگر دختر و پسری را در خیابان ببینند که با هم قدم میزدند، آنها را متوقف و در صورتیکه خواهر و برادر و یا زن و شوهر یکدیگر نباشند وامیدارند تا از میان زندان ، شلاق و جریمه نقدی یکی را انتخاب کنند.

در افغانستان نیز تحت حکومت طالبان نه تنها صرف مشروبات الکلی ، موسیقی ، رقص و کلا هر نوع جشن و شادمانی بکلی ممنوع بود ، بلکه حتی تراشیدن ریش نیز جرم محسوب میشد و در خیابانها هرکس را که طول ریشش کمتر از یک وجب بود دستگیر و به زندان میانداختند .

انجام فرایض مذهبی برای همه بدون استثنا، اجباری بود. نگرفتن روزه در ایام ماه رمضان و امتناع از نماز روزانه در مسجد جرم محسوب میشد. بطوریکه هر روز در مساجد از افرادی که برای نماز آمده بودند سرشماری بعمل میآوردند تا از اینطریق بتوانند افراد غایب را شناسائی و مجازات کنند .

اینها نمونه هائی از کنترل و دخالت در زندگی شخصی مردم بودند که گروه وهابیون و طالبان عقیده داشتند که بهمین صورت در زمان پیغمبر و حکومت اسلامی وی بر قرار بوده و باید مجددا در تمام سرزمینهای اسلامی برقرار گردند .

اصولا وهابیون ، هیچیک از بدعت هائی(Innovations) را که پس از پیغمبر در اسلام آورده شده است قبول ندارند و تنها به قرآن و سنتهای اصیل اسلامی که در زمان پیغمبر معمول بوده است پایبند میباشند . از اینرو نه تنها تمامی غیر مسلمانان را دشمن خدا دانسته و د ر مورد آنها بی رحمانه عمل میکنند ، بلکه حتی مسلمانانی را که راه و قاعده ویژه آنانرا نپذیرند، بدعت

بدعت گذار (Heretics) بحساب آورده و بعنوان مسلمان قبول ندارند . شیعیان و حکومت اسلامی در ایران نیز از نظر آنان از جمله این دسته از افراد محسوب میشوند .

البته این باین معنا نیست که جریانات اسلامی شیعه نسبت به نوع حکومت اسلامی و آزادیهای درون آن نظرات متفاوتی نسبت به جریان وهابی داشته و کمتر از آن ارتجاعی اند. خمینی هم در اولین ماههای پس از بازگشتش به ایران گفت :

" به اینهائی که از دمکراسی حرف میزنند گوش ندهید. اینها با اسلام مخالفند. هر کس جمهوری بخواهد دشمن ما است، هرکس صحبت از جمهوری دمکراتیک بکند دشمن اسلام است ، اینهائی که فریاد میزنند که باید دمکراسی باشد اینها مسیرشان غیر از ماست . مگر شما انقلاب کردید که مثل سویس بشوید؟ ما قلمهای مسموم آنهائی را که صحبت ملی و دمکراتیک و اینها را میکنند میشکنیم . به این روشنفکران هشدار میدهم که اگر از فضولی دست بر ندارید سرکوب خواهید شد " .

بعبارت دیگر همه این جریانات از آنجا که خواستار احیای اسلام و خلافت اسلامی در ۱۴ قرن قبل میباشند لذا با یکدیگر در نوع و اصول حکومتی که خواستار بر پائی آنند اختلافی ندارند قصد همه آنها اجرای بی چون و چرای احکام شریعه و باز گرداندن تاریخ به بیش از ۱۴ قرن به عقب میباشد .

چرا بن لادن با تمدن غرب و امریکا دشمنی دارد

همانطور که در بالا اشاره شد نظام اجتماعی و شیوه زندگی مورد نظر بن لادن به بیش از ۱۴۰۰ سال قبل یعنی به عصر قرون وسطی و ماقبل آن باز میگردد . دورانی که انسان و بخصوص زنان دارای هیچگونه حق و حقوق سیاسی، اجتماعی و حتی فردی نبودند. در حالیکه امروزه ما با شرایط و اوضاع دیگری مواجهیم .

در امریکا و اروپا قرنهاست که نظامات پارلمانی برقرار شده اند که در آن مردم نسبت به گذشته از حقوق فردی و اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار میباشند . نه تنها حکومتهای فردی از میان رفته اند ، بلکه به نفوذ مذهب و کلیسا در زندگی شخصی و اجتماعی مردم نیز به مقدار زیادی خاتمه داده شده است .

تحقق بسیاری از حقوق و آزادیهای فردی مانند حق انتخاب همسر ، حق طلاق ، آزادی های جنسی ، آزادی مذهب و داشتن هر نوع اعتقاد شخصی ، آزادی انتخاب نوع لباس و شیوه زندگی فردی ، چیزهائی که در گذشته حتی قابل تصور هم نبودند ، شیوه زندگی ، روابط اجتماعی و در یک کلام تمدن کاملا جدیدی را بوجود آورده که با آنچه که گروهای اسلامی مانند بن لادن و طالبان در پی برقراری آنند ، فرسنگها فاصله و تضاد دارند .

دنیای بن لادن و طالبان بالاخص و دنیای اسلامی بالاعم به قرنهای گذشته و در بهترین حالتش به دنیای قبل از انقلابات قرن ۱۸ اروپا تعلق دارند که با تمدن سرمایه داری و آزادیهای

فردی مندرج در آن قرنها فاصله دارند .

اینها دو طرز تفکر ، دو شیوه حکومتی ، دو شیوه زندگی و دو جهان بینی کاملا متفاوت و مربوط به دو دوره تاریخی کاملا متمایز از تاریخ بشریت اند که قرنها پیشرفت و مبارزه برای آزادی آنها را از هم جدا کرده است .

حزب جماعت اسلامی در پاکستان ، حزب هوادار بن لادن و طالبان ، همان حزبی که در جریان حمله امریکا به افغانستان ، به حمایت از بن لادن و حکومت طالبان در افغانستان سعی در ایجاد شورش در پاکستان و بر پائی یک حکومت اسلامی در آنجا را داشت ، از سالها قبل خواستار برقراری حجاب اجباری ، جدا کردن زنان و مردان در دانشگاها، برقراری قانون قصاص (۷) و سایر قوانین اسلامی در مورد شهادت زنان در دادگاها (برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد) بوده است و برای تغییر قوانین ازدواج ، طلاق ، ارث و سایر قوانین به نفع قوانین اسلامی که با قوانین موجود در کشورهای غربی زمین تا آسمان تفاوت دارند مبارزه میکرده است .

بر اساس قوانین شریعت زنان باید مانند آنچه که در افغانستان رایج بود برقه بگذارند ، حق طلاق و تعدد زوجات را برای مردان برسمیت بشناسند و نصف آنان ارث ببرند .

ایده آل های سایر گروهای اسلامی نیز منجمله رقبای شیعی آنان با دنیای تاریک و قرون وسطائی که بن لادن و گروه وهابیون وعده آنرا به بشریت میدهند تفاوتی ندارد . خمینی پس از رسیدن به قدرت در یکی از سخنرانیهایش برای سران جمهوری اسلامی به صراحت اظهار داشت :

"...... در حبس های ما هم بیشتر این اشخاصی که هستند مفسدند . اگر ما آنها را نکشیم هر یکیشان که بیرون بروند آدم

میکشند . آدم نمیشوند اینها......

"ما خلیفه میخواهیم که دست ببرد ، حد بزند ، رجم (سنگسار-ازمن) کند(۸) ، همانطور که رسول الله صلی الله علیه دست میبرید ، حد میزد ، رجم میکرد ، و همانطور که یهود بنی قرظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد که فلان محل را بگیرید ، فلان خانه را آتش بزنید ، فلان طایفه را از بین ببرید ، حکم به عدل فرموده است ......

" زندگی بشر را باید به قصاص تامین کرد ، زیرا حیات توده زیر این قصاص خوابیده است. با چند سال زندان کار درست نمیشود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید". (۹)

و در سخنرانی دیگری در مورد مخالفین عقیدتی خود اظهار داشت :

" ما بسادگی اشتباه کردیم که از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر نبریدیم و آتش نزدیم تا قضیه تمام شود و اشکال بر طرف شود.۱۰

او بسادگی استفاده از دادگاه ، محاکمه و زندانی کردن مخالفین و بطور خلاصه سیستم قضائی غرب را مردود شمرده و خواستار کشتار و آتش زدن مخالفین خود میشود و این کار را نیز بطور وحشیانه ای انجام میدهد.

این حقوق و آزادیهای فردی در غرب یکشبه و به آسانی بدست نیامدند بلکه از طریق مبارزه و تلاشهای طولانی در راه آزادی و حقوق انسانی فراهم گشتند. در این راه "برونوها" در آتش سوزانده شدند. قیامها و انقلابات خونین بر برپا شدند . انقلاباتی مانند انقلاب فرانسه که برای اولین بار ناقوس آزادی فردی و بیرون راندن مذهب از زندگی فردی و اجتماعی و سرنگونی

قدرتهای دیکتاتوری فردی را بصدا درآوردند.
همه آنچه که در تمدن غرب انسانیت برای خود فراهم آورده است نتیجه قرنها مجاهدت و مبارزه پیگیر در راه آزادی بوده است و مبارزه طلبی بن لادن و جریان اسلامی در واقع چیزی جز تلاش برای باز گرداندن جامعه به گذشته و باز پس گرفتن این دست آوردها نمیباشد .

خود حکومت اسلامی نیز در زمان خود چیزی که مطلوب مردم آنزمان باشد نبود . چگونه ممکن است مردم داوطلبانه خواستار بگردن انداختن طوق بردگی و کنترل وحشتناک بر زندگی فردی و اجتماعیشان ، آنطور که اسلام خواهان آن بود ، باشند.

این طرز تفکر و شیوه حکومتی ، در زمان خود نیز نیز به زور و از طریق ترور ، کشتار و تهدید بود که به مردم زمان خود تحمیل شد .

در خود شبه جزیره عربستان جائی که محمد دعوی پیغمبری کرد ، یعنی در شهر مکه ، مردم و بخصوص زنان از زندگی بسیار آزادتری نسبت به آنچه که محمد در نظر داشت برخوردار بودند ، و از اینرو جز چند تنی که تعداد آنها از انگشتان دست هم تجاوز نمیکرد به گرد وی جمع نشدند .

بهمین دلیل هم بود که در حالیکه قصد کشتن اش را داشتند ، ناچار به فرار از مکه به مدینه شد. و بعد در مدینه تنها پس از حمله به کاروان مکه و غارت اموال آن و محاصره محلات یهودیان و قتل عام وحشیانه آنها و به یغما بردن اموال آنها بود که بر تعداد هوادارنش که همگی در پی دستیابی به ثروت و اموال غارتی بودند افزوده شد . (۱۱)

بنابراین ، انگیزه کسانیکه در مدینه به محمد پیوستند، به هیچوجه ایمان آنها نبود ، بلکه سهم بردن از اموال ، زنان

و کنیزان اسیری بود که محمد در حملاتش به کاروانها و دیگران و قتل عام قبایل دیگر و غیرمسلمانان منجمله یهودیان به یغما میبرد و با آوردن آیه های جدید این جنایات و غارتگریها را توجیه میکرد .(۱۲)

بعد هم که سران قریش و قبایل دیگر به اسلام پیوستند زمانی بود که اسلام در اثر همین جنگها ، کشت و کشتارها و غارتگریها به قدرتی تبدیل شده و ستاره اقبال آن رو به صعود بود ، و از اینرو دلیلی نداشت که صاحبان قدرت که همیشه فرصت طلبانه در پی قدرتند به آن نپیوندند .

بی دلیل نبود که تمامی اطرافیان محمد از ابوبکر گرفته تا عمر و عثمان و علی همگی یا از جمله ثروتمندترین افراد عرب بودند ، و یا پس از پیوستن به اسلام به مال و ثروت زیادی دست یافتند . منجمله خود پیغمبر که از طریق آیه هائی که برای تعین سهم استثنائی خودش از اموال غارت شده و زنان اسیر در جنگها میاورد به مال و منال بسیار دست یافت .

وقتی هم که مسلمانان با حمله به کاروانها و اموال مردم و کشت و کشتار آنان بر تمام شبه جزیره عربستان مسلط و خود را به سطح یک دولت ارتقاء دادند ، حمله به کشورهای دیگر را آغاز نمودند .

در این حملات نیز مردم غیر مسلمان کشورهای مفتوحه را طبق معمول به زور ، از روی تهدید و با برقراری مالیات و "جزیه" اسلامی (۱۳) بود که وادار به قبول اسلام کردند

در واقع در همان زمان نیز اسلام بسیار عقب تر از عهد خود بود و در سرزمینهای مفتوحه خود که از نظر تاریخی بسیار جلوتر و متمدن تر از آن بودند ، عملا بسیاری از مظاهر تمدن و پیشرفت را با سوزاندن کتابخانه ها وکشتن دانشمندان از میان برد

از جمله اعراب مسلمان نه تنها بزرگترین کتابخانه های علمی آن دوران را در ایران و سایر نقاط به بهانه اینکه تمام علوم در قرآن وجود دارد و نیازی به کتابهای علمی نیست آتش زده و از میان بردند ، بلکه هر دانشمندی را که با تکیه بر استدلال علمی و عقلی آیه های غیر عقلائی و بی معنای قرآن را زیر سئوال میبرد یا مورد تکفیر قرار میدادند و یا کتابهایش را سوزانده و خود وی را تبعید و یا به قتل میرساندند .

زکریای رازی بزرگترین دانشمند و پزشک قرن ۹ و ۱۰ و کاشف الکل را، با ۲۷۱ رساله و کتاب علمی، که اکثر آنها بزبان لاتین ترجمه شدند و منجمله دائرالمعارف بزرگ پزشکی وی "الحاوی"، پس از ترجمه به لاتین در ۱۲۷۹، ۵ بار در اروپا تجدید چاپ شد، آنقدر با کتابهایش بر سرش کوبیدند تا نابینا شد .

و یا " ابن مقفع پارسی " را که در آتش زنده زنده سوزاندند و "کندی" فیلسوف عرب را که تنها به جرم اینکه از آشتی منطق و الهیات دفاع کرده بود در ٦۲ سالگی ۵۲ ضربه شلاق زدند و سپس کتابخانه اش را در رود دجله ریختند و از میان بردند تا جائیکه خود وی نیز چندی بعد زیر فشار روحی و روانی ناشی از این واقعه بطور غم انگیزی درگذشت . (۱۴)

رشد علوم در امپراطوری اسلامی نه تنها در سایه اسلام صورت نگرفت بلکه بالعکس در مبارزه با آن و آنهم در مبارزه ای خونین و بسیار سهمگین تر از آنچه که تاریخ بعدا در اروپا شاهد آن بود عملی گشت .

این رشد به شهادت تاریخ تماما توسط نیروهایی انجام گرفت که یا در امر وحی و پیامبری تردید داشتند و یا برای به کرسی نشاندن خرد و عقل با شریعت کور اسلامی در نبرد بودند .

اسلام از همان ابتدا کارش چیزی جز غارت و چپاول و

جنگ و در نتیجه سد کردن پیشرفت تاریخ و به عقب کشاندن آن نبود . حتی حامیان شیعی آن نیز که از نظر وهابیون از اسلام واقعی منحرف شده اند نه تنها از اقرار به آن ابائی ندارند بلکه بعنوان یک روش برای پیشروی خود بر آن تکیه میکنند . خمینی رهبر شیعیان جهان خود اعتراف میکند که :

"قرآن میگوید: بکشید، بزنید، حبس کنید. شما فقط همان طرفش را گرفته اید که به اصطلاح شما رحمت است . اینها رحمت نیست ، مخالفت با خدا است . امیرالمومنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمیکشید تا ۷۰۰ نفر را یکدفعه بکشد . با محاکمه و زندان کار درست نمیشود و این عواطف کودکانه بر قانون خرد نیست". (۱۵)

و یا هم او جنگ را نه تنها بعنوان یکی از ارکان اسلام بلکه از اصول جدائی نا پذیر همه ادیان سامی میداند . از نظر خمینی :

" مذهبی که جنگ در آن نیست ناقص است . اگر به حضرت عیسی سلام الله علیه هم مهلت میدادند به همین ترتیب عمل میکرد که حضرت موسی سلام الله علیه عمل کرد و حضرت نوح سلام الله علیه عمل کرد . این اشخاصی که گمان میکنند که حضرت عیسی اصلا سر این کارها را نداشته و فقط یک ناصح بوده است ، اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند ، برای اینکه پیغمبر شمشیر دارد ، جنگ دارد، جنگ میکند که مردم را نجات بدهد. همانطور که امام های ما هم همه جندی (سرباز) بودند، با لباس سربازی به جنگ میرفتند، همه آدم میکشتند. آنهائیکه میگویند اسلام دین جنگ نیست و اسلام نباید آدمکشی بکند اسلام را نمیفهمند . قرآن میگوید جنگ جنگ ، یعنی کسانیکه تبعیت از قرآن میکنند باید آنقدر به

جنگ ادامه دهند تا فتنه از عالم برداشته شود. جنگ یک رحمتی است برای تمام عالم و یک رحمتی است از جانب خداوند برای هر ملتی در هر محیطی که هست . شما چرا هی آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟" (۱٦)

در واقع نیز اسلام از آنجا که قصدش به عقب بردن تاریخ و ایجاد حکومت زور و ترور بود چاره ای جز توسل به جنگ برای پیش برد منظور خود نداشت . همچنان که امروز هم گروه بن لادن ، طالبان و امثال آنها جز از راه ترور و کشتار هیچ چشم انداز دیگری برای پیشبرد مقاصد عقب افتاده خود ندارند .

آیا ارتجاع اسلامی مخالف سرمایه داریست

جنبش اسلامی با نفس نظام سرمایه داری و استثمار اکثریت توسط اقلیت نیست که مخالف است . مخالفت آن با سرمایه داری با جنبه های پیشروی جامعه انسانی در آن یعنی با آزادیها و حقوقی است که در این نظام و در جریان مبارزه بر علیه خود آن ، طی قرنها محقق گشته است . مانند آزادی زنان ، آزادی بیان ، آزادی مذهب منجمله لامذهبی ، آزادیهای فردی و اجتماعی ، انتخابات و دمکراسی پارلمانی در نظام سرمایه داری .

بنا براین مخالفت آن با فرهنگ و تمدن غرب تنها با جنبه های پیشرو و مثبت آن و نه جنبه های استثمارگرانه و منفی آنست .

بی دلیل نیست که در هر دو موردی که اسلامیها در ایران و افغانستان قدرت را بدست گرفتند ، تنها به جنبه های مثبت فرهنگ و تمدن غرب که از مدتها قبل در این دو کشور نیز مانند سایر نقاط جهان نفوذ کرده بود حمله نمودند .

آنها نه تنها به نظام سرمایه داری در این دوکشور ادامه دادند ، بلکه با بی حقوق نمودن کامل کارگران و بطور کلی همه مردم ، به استثمار سرمایه داری شکل وحشیانه و بسیار خشن تری دادند .

بررسی دو نمونه از جنبشهای اسلامی در دوران اخیر بهتر از هر چیز دیگری ماهیت ارتجاعی این جنبشها را و این حقیقت را که جنبشهای مزبور در همه جا صرفا بخاطر سد کردن آزادی و اصلاحات است که شکل میگیرند نشان میدهد .

عروج خمینی در مقابله با رفرم ارضی و حق رای زنان در ایران

شاید دنیا بقدر کافی نداند که دو تن از قدرتمندترین جنبشهای اسلامی اخیر که تا گرفتن قدرت دولتی در ایران و افغانستان نیز پیش رفتند ، هر دو اساسا در ضدیت با اصلاحاتی شکل گرفتند که گسترش حقوق زنان و تقسیم زمین میان دهقانان را در دستور خود داشتند.

در ایران نقطه شروع جنبش طرفداران خمینی اصلاحاتی بود که در ایران در دهه ۶۰ شروع شد . اساس این اصلاحات بر پایه رفرم ارضی و افزایش اختیارات و حقوق زنان بود .

مبتکر این اصلاحات ، بخصوص اصلاحات ارضی در وهله اول دولت امریکا بود که در طی همان سالها برای گشودن درهای اقتصاد بسته روستاها بروی کالاهای خویش و بسط هرچه بیشتر روابط پولی و کالائی در بیشتر کشورهای تحت نفوذ خود تصمیم به پیشبرد این اصلاحات و از میان بردن بقایای روابط فئودالی و اقتصاد بسته آن در روستاها زده بود .

بعلاوه از آنجائیکه در تقسیم کار جهانی ایران با جغرافیای عمدتا کوهستانی و ذخایر نسبتا وسیع معدنی خود بعنوان یک کشور مستعد برای صنعتی شدن در نظر گرفته شده بود ، لذا رفرم ارضی و آزاد کردن نیروی کار کشاورزی برای تامین نیروی کار صنعتی، در راس این اصلاحات قرار گرفته بود.
در ضمن دادن آزادیهای بیشتر به زنان نیز که بهرحال جمعیت وسیعی را تشکیل داده و به نیروی کار آنان برای منظور فوق نیز

نیاز بود بعنوان جزئی از این رفرمها در نظر گرفته شده بود . آنها انگیزه های اقتصادی این رفرمها را تشکیل میدادند که برای گسترش سرمایه جهانی و نفوذ اقتصادی امریکا ضروری تشخیص داده شده و انجام آنها به شاه توصیه شده بود .

البته این اصلاحات از آنجا که منافع سرمایه جهانی را دنبال میکرد، لذا انجام آنها تنها محدود به ایران نبود و همزمان بسیاری از کشورهای دیگر تحت نفوذ امریکا را نیز در برمیگرفت.

ویژگی آن در مورد ایران شاید تنها بخاطر آن بود که بعلت همسایگی ایران با شوروی علاوه بر اهداف اقتصادی، اهداف سیاسی را نیز در برمیگرفت ، منجمله اینکه به ایجاد کمربند سبز از طریق رفرم و مدرنیزه کردن کشورهای اطراف شوروی بمنظور جلوگیری از گسترش نفوذ آن کمک مینمود .

طبیعتا این اصلاحات هرچند که اصلاحاتی از بالا بود و لذا چندان شوری در میان دهقانان و زنان بر نیانگیخت ولی بهر حال بخاطر نفس اصلاحگرانه اشان مورد مخالفت مردم منجمله دهقانان و زنان قرار نگرفت و حد اقل با استقبال نسبی دهقانان و زنان روبرو شد. تنها نیروهائی که با اصلاحات مزبور مخالفت داشتند شاه ، روحانیون و زمینداران بزرگ بودند .

شاه که خود از زمین داران بزرگ بود و ابتدا با اصلاحات مزبور مخالفت داشت ، زیر فشار جدی امریکا مجبور به قبول آنها شد و تحت عنوان انقلاب سفید خود اجرای آنها را بدست گرفت . (۱۷)

سایر زمینداران نیز باستثنای مقاومتهای پراکنده همگی تسلیم خواست امریکا شده و ناچار به قبول اصلاحات گشتند . از میان روحانیون نیز کسانی مانند آیت اله بروجردی و بهبهانی که از بالاترین مقامات روحانی در ایران بودند ، هرچند در بیانیه

هائی مخالفت خود را با اصلاحات مزبور اعلام داشتند، ولی حاضر به مبارزه با شاه و امریکا نشده و تن به سکوت دادند .

در این میان تنها جناح خمینی بود که حاضر به سکوت نشده در مخالفت با اصلاحات پرچم مخالفت و شورش بر علیه شاه و امریکا را برافراشت .

خمینی تقسیم اراضی میان دهقانان را مغایر با اصل مالکیت در اسلام اعلام نمود و دهقانان را از غصب زمین دیگران و نماز گزاردن بر روی زمین غصبی بر حذر داشت .

در مورد حق رای به زنان نیز ابتدا طی تلگرافی به شاه هشدار داد که " بقرار مسموع دولت در صدد است که در انجمنهای ایالتی و ولایتی به زنها حق رای بدهد و این بر خلاف شرع مبین و موجب نگرانی علما و عامه مسلمین است " . و بعد پس از آنکه شاه به هشدار او وقعی ننهاد، در مارس ۱۹٦۳ در مخالفت با " لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی" ، مبنی بر دادن حق رای به زنان و به اقلیتهای مذهبی در انتخابات استانی اعلامیه زیر را بر علیه شاه بنام روحانیت قم صادر نمود :

" دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام و قرآن تجاوز کرده و میخواهد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب کند "

البته همانطور که در بالا اشاره شد اعتراض به حقوق و آزادی زن و تقسیم اراضی میان روستائیان تنها به خمینی یعنی جناحی از اسلامیون محدود نمیشد . روحانیون لیبرال و متعلق به جناح مخالف خمینی مانند آیت اله بروجردی و بهبهانی نیز با اصلاحات مزبور مخالفت کردند . چرا که اصلاحات مزبور واقعا با اصول و قوانین اسلامی و آنچه که در قرآن آمده بود مغایرت داشت .

بنابراین اختلاف جناحهای مختلف اسلامی در نفس مخالفت با اصلاحات مزبور یعنی دادن حق رای به زنان و تقسیم اراضی میان دهقانان نبود . بلکه بر سر مسئله مبارزه یا عدم مبارزه بر علیه آن بود که در آن در حالیکه جناح بروجردی و سایر روحانیون صرفا به دادن یک اعلامیه و اعلام مخالفت ساده با اصلاحات مزبور بسنده نموده و از مبارزه با شاه امتناع میکردند ، جناح خمینی به مبارزه با شاه و برکناری وی اصرار داشت .

البته باید توجه داشت که نه تنها مخالفت خمینی بر علیه شاه بخاطر مخالفت وی بر علیه دیکتاتوری و فساد دستگاههای اداری آن آنطور که خود خمینی سعی در وانمود کردن آن داشت ، نبود ، بلکه مخالفت وی با امپریالیسم امریکا نیز نه از سر استقلال طلبی بلکه در هر دو مورد ، بخاطر آن بود که این دو در مقطع مزبور عامل اصلاحاتی شده بودند که با مبانی اسلام و دنیای کهنه ای که آنها نماینده آن بودند ضدیت داشت.

دیکتاتوری و فساد اداری حکومت شاه ، پدیده ای نبود که در سال ۶۰ شروع شده باشد . قبل از آن هم چه دیکتاتوری شاه و چه فساد اداری آن بر همه آشکار بود . ولی خمینی و روحانیون تا زمانیکه این دیکتاتوری و دستگاههای اداری آن به عاملی برای تامین حق رای زنان تبدیل نشده بود ، نه تنها مخالفتی با آن نداشتند بلکه پشتیبان آن بودند . مخالفت آنان با شاه از زمانی شروع شده بود که دستگاه دیکتاتوری شروع به تقسیم زمینهای مالکین بزرگ و دادن حق رای به زنان کرده بود. خود خمینی در سالها قبل در کتاب خود "کشف الاسرار" نوشته بود

"فقها و مجتهدین هیچوقت نه تنها با اساس سلطنت مخالفت نکرده اند، بلکه بسیاری از علمای عالی مقام با سلاطین همراهی

ها نیز کرده اند ، و آنها که میگویند اسلام با سلطنت مخالف است نیت فتنه انگیزی دارند و میخواهند دولت را به آنها بدبین کنند. " خمینی ، کشف الاسرار .

در حالیکه همین خمینی پس از سال ۱۹۶۰اعلام کرد که " سلطنت اصلی است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و خداوند امر فرموده است که مردم به سلاطین کافر شوند ، بهمین جهت است که فقها و علما همیشه از سلاطین اعراض کرده اند " و " ما شاه را نصیحت میکنیم ، این هفده دی را بوجود نیاورد ، ما مفاسد را میدانیم . حفظ کنید این کشور را . ترقیات به هفده دی نیست ". (۱۸)

بعلاوه خود خمینی نیز پس از رسیدن به قدرت نه تنها نظام دیکتاتوری را از میان بر نداشت بلکه با استقرار ولایت فقیه بر شدت آن افزود .

همین امر درمورد مخالفت خمینی بر علیه امپریالیسم صادق بود . نفوذ و سلطه امریکا بر ایران از مدتها قبل در ایران برقرار بود و هنگامیکه خمینی در کتاب خود مینوشت که با سلطنت مخالفتی ندارد ، در واقع همراه سلطنت ، که عامل دست نشانده امریکا بود، عدم مخالفت خود با امپریالیسم امریکا را نیز اعلام میکرد . چرا که در آن موقع نفوذ امریکا هنوز عاملی برای رفرم و افزایش حقوق زنان نشده بود.

بعبارت دیگر تا زمانیکه دیکتاتوری و امپریالیسم موجب اسارت ، خفقان و عقب افتادگی جامعه بود ، جریان اسلامی نه تنها مخالف آندو نبود بلکه از آنها حمایت نیز میکرد . ولی همینکه این دو شروع به اصلاحات کردند مخالفت کل روحانیت بر علیه آنها شروع شد .

بنابراین ، مخالفت خمینی با دیکتاتوری و امپریالیسم

مخالفت با نوع مدرن آن بود و نه با نوع کهنه و عقب افتاده ای که بعدا خودِ وی هنگامیکه در ایران به قدرت رسید برقرار کرد و ما خصوصیات آنرا در بالا از زبان خود وی شنیدیم .

در سال ۱۹۵۱ نیز هنگامیکه مصدق با ملی کردن صنعت نفت در ایران که تا آنموقع در اختیار امپریالیسم انگلیس بود ، در صدد قطع نفوذ انگلیس و جلوگیری از دخالتهای غیرقانونی شاه در امور مملکتی برآمد ، روحانیون و در راس آنان آیت اله کاشانی ، از جمله نیروهائی بودند که نه تنها از او حمایت نکردند بلکه به نفع امپریالیسم انگلیس واز در مخالفت با وی در آمدند.

باین ترتیب امپریالیسم امریکا تا وقتیکه نقش عمده اش حمایت از دیکتاتوری شاه بعنوان دستگاهی برای حفظ و حراست از دنیای کهنه بود روحانیت که خود نیز مظهر کهنگی و عقب افتادگی بود دلیلی بر مخالفت با آن نمیافت .

ولی سالهای ٦۰ وضع فرق میکرد . باین معنا که مقتضیات سود آوری و توسعه طلبی سرمایه جهاتی ایجاب میکرد که بخشهائی از این دنیای کهنه وصله کاری و ترمیم شوند و در اینجا بود که روحانیت اسلامی تحمل حتی این وصله کاری جزئی را هم نداشت .

افغانستان و جنبش مجاهدین اسلامی

رفرم ارضی و آزادی زنان تنها در ایران نبود که جنبش اسلامی را در برابر خود برانگیخت ، در افغانستان نیز ، دقیقا همین اصلاحات بود که عروج جنبش مجاهدین اسلامی را باعث گردید . جنبش مجاهدین اسلامی در افغانستان اساسا در مخالفت با رفرمهای مربوط به آزادی زنان و دهقانان بود که شکل گرفت .

این رفرمها توسط دولت ترکی که از آوریل ۱۹۷۸ تا سپتامبر ۱۹۷۹ بر سر کار بود شروع شد . رفرم مربوط به آزادی زنان در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۸ ، عبارت از لغو ازدواج اجباری (Arannged Marrage)، ممنوعیت شوهر دادن زن در مقابل پول و کالا، حق طلاق برای زنان ، افزایش حداقل سن ازدواج برای دختران و یکی کردن مدارس دختر و پسر بود.

تا آنزمان حقوق زنان عمدتا مبتنی بر قوانین اسلامی بود باین معنا که دختر همچون کالائی در دست پدر بود که هر زمان که میخواست، در مقابل پول یا کالا، آنرا به هرکسی که مایل بود میفروخت . بنابراین ، خودِ دختر، هیچگونه اختیاری در امر ازدواج و انتخاب کسی که مایل به ازدواج با وی بود نداشت . البته این وضع بیشتر در روستاها که در آن مذهب از نفوذ بیشتری برخوردار بود ، رایج بود .

بعلاوه ، در این مناطق ، طبق سنن اسلامی ، دختر را پس از رسیدن به سن بلوغ بلافاصله شوهر میدادند . از اینرو کم نبودند دخترانی که بخصوص در روستاها در سن ۱۰ یا ۱۲ سالگی و حتی ۹ سالگی به شوهر داده میشدند . بعلاوه ، زن

هیچگونه حق طلاق نداشت .

این رفرم نه تنها اختیار ازدواج را از والدین گرفته و به خود دختر و پسر میداد بلکه سن ازدواج را نیز به سن ١٦ سالگی برای دختر و ١٨ سالگی برای پسر افزایش و حداکثری را نیز برای مبلغ مهریه تعین میکرد بطوریکه مهریه نمیتوانست از آن حد تجاوز کند .

بعلاوه صرف رضایت پسر و دختر و ثبت آن در محاضر دولتی برای جاری شدن ازدواج کافی بود و نیازی به بستن قرارداد عقد توسط مقامات و محاضر مذهبی نبود . و مهمتر از همه آنکه زن هر زمان که میخواست میتوانست از شوهرش جدا شود .

طبیعی است که این اصلاحات که متضمن آزادی زنان از قیود بردگی قرون وسطائی و قرار دادن آنان از نظر حقوقی در سطح جوامع متمدن اروپا و امریکا بود با قوانین اسلامی تناقض شدید داشت و همانطور که در ایران اتفاق افتاد در اینجا نیز با مخالفت شدید روحانیون مواجه شد . بخصوص که رفرم مزبور مرزهای آزادی زنان را بسیار فراتر از رفرمهای شاه در سال ٦٠ در ایران پیش میبرد .

در اینجا نیز روحانیون مفاد این رفرم را مغایر با قرآن و قوانین خدا اعلام کرده و هر گونه ازدواج و طلاقی را که بر اساس قوانین جدید انجام میگرفت غیر شرعی و باطل و روابط ناشی از آنرا منطبق بر عمل زنا و مستحق مجازات اعلام نمودند .

ولی آنها تنها به این اکتفا نکردند ، بلکه مهمتر از آن ، از آنجا که قوانین مزبور از جانب یک حکومت مدعی کمونیستی و مرتبط با کشور شوروی وضع شده بود ، لذا از آن به عنوان خوراک تبلیغاتی برای دامن زدن به احساسات ضد کمونیستی و اسلامی و فریاد و شیون بر سر برباد رفتن ناموس مسلمانان

بدست کفار استفاده نمودند.

در اینجا نیز دشمنی روحانیون با روسیه شوروی و دولت دست نشانده آن و راه انداختن جنگ باصطلاح ضد خارجی نه از سر استقلال طلبی ، بلکه بخاطر ضدیت با رفرم و منجمله آزادی زنان بود.

داد و فریاد ضد خارجی هدفش فقط پوشاندن اهداف واقعی آنها یعنی ضدیت اشان با آزادی زنان و سایر رفرمها بود ، همانطور که خمینی هم از شعارهای ضد دیکتاتوری و ضد امریکائی همچون پوششی برای اهداف ضد رفرم خود استفاده کرد.

در مورد رفرمهای مربوط به آزادی دهقانان نیز که برعلیه زمینداران بزرگ و نزول خواران در روستاها بود (۲۱) داستان از همین قرار بود . این رفرمها نیز در زمان ترکی و به منظور تقسیم زمینهای بزرگ در میان دهقانان فقیر و بی زمین و لغو دیون آنان به نزول خواران وضع گردید .

در افغانستان ، نه تنها قسمت اعظم زمینهای بزرگ به اقلیت بسیار کوچک زمینداران و روسای قبایل تعلق داشت و اکثریت دهقانان که در فقر و فلاکت شدیدی بسر میبردند، فاقد زمین و هرگونه وسیله معیشت دیگری بودند ، علاوه بر آن ، نزولخواران نیز باقیمانده خون دهقانان را از طریق بهره های سرسام آوری که بر روی بدهیهای آنها می بستند در شیشه میکردند . باین ترتیب که در زمستانها که دهقانان آه در بساط نداشتند و برای گذران زندگی شان ناچار به قرض گرفتن از نزولخواران میشدند ، در ازاء پیش خرید کردن محصولات شان به قیمت بسیار ناچیز ، به آنها وام میدادند . دهقانان که باین ترتیب حق فروش محصول شان را بدیگری و به قیمت روز نداشتند ، چون دوباره در آغاز زمستان بی پول میشدند ، باز لاجرم به نزولخوار روی میآوردند و

محصول خود را دوباره پیش فروش میکردند و باین ترتیب هیچگاه نمی توانستند از طوق وابستگی به وی رهائی یابند .

رفرمهای مزبور نه تنها دهقانان را صاحب زمین و از الزام پرداخت بهره مالکانه به مالک آزاد میکرد، بلکه همچنین، با قول دولت به ایجاد یک سیستم اعتباری جهت تامین بذر و سایر وسائل برای دهقانان، آنان را از توسل و وابستگی به نزولخواران برای تامین مخارج خود رهامینمود.

از اینرو، رفرم ارضی و لغو دیون دهقانان به نزولخواران که اغلب از خود مالکین بودند نه تنها ضربه بزرگی به آنان ، بلکه قدم مهمی در آزادی دهقانان و بهبود زندگی آنان بشمار میرفت .

در این مورد نیز آخوند و ملای ده که از برکت سر مالک زنده بود در همدستی با وی به تهدید دهقانان پرداخته ، و در حالیکه ملا او را به مجازات در دنیای دیگر بخاطر غصب مال و نماز حرام گذاردن بر آن تهدید میکرد ، خود مالک نیز با تفنگچی ها و نیروی مسلح اش دهقان را در همین دنیا گوشمالی میداد.

باین ترتیب بود که در حالیکه روحانیون در اینجا نیز عمل تقسیم اراضی را غیر شرعی و مخالف اسلام اعلام کردند ، مالکین نیز در بعضی نقاط گوش و بینی دهقاناتی را که به تقسیم زمین مالکین تن در داده بودند بریدند و دست در دست هم، چنان محیط رعب و وحشتی راه انداختند، که پس از چندی کمتر دهقانی جرات گرفتن زمین را بخود راه میداد. (۲۲)

البته دولت ترکی از آنجا که از طریق یک جنبش توده ای به قدرت نرسیده، و بنا بر ماهیت بروکراتیک اش از اتکاء به توده مردم و بسیج انقلابی آنها منجمله مسلح نمودن دهقانان بر علیه مالکین وحشت داشت ، با رها کردن دست بسته و بیدفاع آنان در

برابر مالکین مسلح ، عملا و ناخواسته به وحشت زدگی و عقب نشینی دهقانان در برابرمالکین و ارتجاع اسلامی کمک کرد و در عوض راهی را که انتخاب کرد جنگ نظامی بکمک یک دولت خارجی بر علیه مخالفین رفرم بود .

بعلاوه ، با عدم وفاي به عهد خود در مورد ایجاد یک سیستم اعتباری برای دهقانان ، از تامین نیازهاي مالي آنان شانه خالی کرد. در نتیجه ، بدون تسلیح نظامی و مالی آنان در برابر مالکین و نزولخواران ، آنها را بیدفاع در برابر آنان رها کرد .

نتیجتا ، جنگ بر علیه ضد رفرم که میتوانست با شرکت فعال توده دهقانان یک شبه دژهای ارتجاع را منکوب نموده به موفقیت برسد ، در شرایط انفعال ، سردرگمی و وحشت زدگی دهقانان به جنگ قواي دولتی و خارجی ناآشنا به محیط نبرد با نیروهای پارتیزانی که نه تنها به محل آشنا بودند بلکه از حمایتهای لجستیکی پاکستان و امریکا و تبلیغات ایدئولژیک و سیاسی گسترده شبکه روحانیون در روستاها نیز برخوردار بودند تبدیل شد .

بخصوص که حضور فیزیکی نیروهای نظامی شوروی نیز وسیله موثری بدست مالکین، روسای قبایل و روحانیون ارتجاعی دارد تا با تحریک احساسات ملی و ضد خارجی توده مردم جنگ ارتجاعی بر علیه رفرم را به جنگ ظاهرا وطن پرستانه و رهائی بخش بر علیه تجاوز خارجی تغییر شکل داده ، در جو اسلامی و ناسیونالیستی موجود ، هر نوع مقاومتی را در برابر آن خنثی سازند . باین ترتیب بود که جنبش ارتجاعی اسلامیِ مجاهدین، در ضدیت با رفرم ارضی و آزادي زنان شروع و به کمک امریکا و مرتجعین پاکستانی به سرانجام نهائی اش که سقوط دولت و عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان بود رسید .

آیا بن لادن ضد امپریالیست است

جنبش اسلامی در ایران و در افغانستان هرچند جنبشی بر علیه کشورهای امپریالیستی آمریکا و شوروی و دولت های دست نشانده آنان بود ولی این مبارزه نه بر علیه جنبه امپریالیستی این کشورها بلکه بر علیه جنبه رفرمیستی آنها بود که بر پا شده بود .

این دقیقا همان چیزیست که در مورد تبلیغات ضد امریکائی و به اصطلاح ضد امپریالیستی بن لادن نیز صادق است

بن لادن مدعی است که بخاطر دخالت امریکا در سرزمینهای اسلامی است که مبارزه میکند و در صورتیکه این دخالت منجمله حمایت امریکا از اسرائیل خاتمه یابد، او به عداوتش بر علیه امریکا و اعمال تروریستی بر علیه آن خاتمه خواهد داد.

فرض کنیم که اسرائیل از سرزمینهای اشغالی فلسطین عقب نشینی کند و کاری به کار فلسطینی ها نداشته باشد . همینطور فرض کنیم که امریکا کشورهای عرب و غیر عرب مسلمان را بحال خود گذاشته هیچگونه دخالتی در امور آنان بعمل نیاورد . در اینصورت آیا بن لادن ساکت خواهد شد ؟

مسلم است که این امر ممکن است باعث توقف مبارزه بن لادن بر علیه امریکا و اسرائیل گردد و فرض کنیم که واقعا هم چنین بشود . ولی آیا در اینصورت فکر میکنید که بن لادن فعالیتهایش را رها میکند و دنبال کار خودش میرود؟

بی شک نه . چرا که او هدف اصلی اش ، همانطور که خود مکررا اظهار داشته است ، احیای خلافت اولیه اسلامی در

سرزمینهای اسلامی است . در واقع هم مبارزه او با امریکا و اسرائیل بخاطر همین هدف است . زیرا بزعم او امریکا از حکومتهای (به نظر بن لادن) غیر اسلامی در این مناطق حمایت میکنند ، و از اینرو مانعی در راه جایگزینی آنها با حکومتهای واقعا اسلامی بشمار میرود .

ولی مقدمتا اجازه دهید ببینیم با روی کار آمدن حکومتهای واقعا اسلامی در این مناطق چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اولا زنان همان حقوق حقوق اندکی را هم که طی سالها مبارزه بدست آورده اند بکلی از دست میدهند ، همانطور که در ایران و افغانستان از دست دادند .

در افغانستان قبل از روی کار آمدن مجاهدین اسلامی و بعد طالبان ، نه تنها حجاب اجباری نبود ، و زنها میتوانستند تحصیل کنند و در هر شغلی که مایل بودند وارد شوند ، بلکه حتی میتوانستند بعنوان نماینده مجلس در پارلمان انتخاب شوند ، همانطور که قبل از روی کار آمدن اسلامیها چندین نماینده زن در مجلس وجود داشت . ولی با روی کار آمدن حکومت اسلامی تمامی این حقوق یکشبه از میان رفت .

ثانیا انتخابات و حکومت پارلمانی ، حتی بهمین صورت قلابی اش هم که در حال حاظر در این کشورها وجود دارد ، از میان میرود و جای خود را به حکومت مطلقه امثال ملاعمر یا خمینی و جانشینان آن میدهد یعنی باز گشت به دوران خلافت و حکومت مطلقه .

ثالثا موسیقی (۱۹)، رقص ، سینما ، تلویزیون ، اینترنت و خلاصه همه مظاهر تمدن و تمام آزادیهای فردی که انسان طی حدود دو قرن مبارزه و از طریق انقلابات خونین بدست آورده است بکلی از میان میروند و هر گونه مخالفت و ابراز نظری چنانکه

بر علیه اسلام و حکومت اسلامی باشد ، بدون هیچگونه محاکمه ای با گلوله جواب میگیرد.

در یک کلام زندگی در سرزمینهای اسلامی به بیش از ۱۴ قرن قبل به عقب کشیده میشود .

و بعد فکر میکنید هنگامیکه اسلامیها قدرت را در سرزمینها اسلامی یعنی در تمام کشورهای عربی در خاورمیانه ، در شمال افریقا ، در بخشی از قاره هند و در مناطق جنوبی شوروی سابق و بیک کلام در بخش بزرگی از جهان بدست بگیرند چکار میکنند ؟ سر در لاک خود میبرند و اعتنائی بکار بقیه دنیا نمیکنند ؟

واضح است که اینطور نیست . اگر آنها میخواهند در سرزمینهای اسلامی حکومت اسلامی را برقرار کنند ، برای آنست که این حکومت به اصول اسلامی عمل نماید . خمینی پس از سقوط رژیم شاه در ایران و بدست گرفتن قدرت در سخنرانی خود بمناسبت سالروز تولد محمد پیغمبر اسلام گفت که "قرآن میگوید جنگ جنگ ، یعنی کسانیکه تبعیت از قرآن میکنند باید آنقدر به جنگ ادامه دهند تا فتنه از عالم برداشته شود." (۲۳)

حکومت اسلامی هم در گذشته راهی جز این را نرفته است اجازه دهید ببینیم حکومت اسلامی در گذشته ، در دوران اولیه خود ، دورانی که ایده ال وهابی ها و بن لادن است چه راهی را در پیش گرفت ؟ آیا محمد و جانشینان وی ، پس از رسیدن به قدرت ، بی اعتنا به بقیه دنیا ، سر در لاک خود فرو بردند و یا برای گسترش اسلام و " برداشتن فتنه از عالم" مانند امپریالیسم امریکا و هر امپریالیسم دیگری برای غارت جهان به شیوه خود شروع به تجاوز و حمله به سرزمینهای دیگر نمودند .

پاسخ روشن است . خلافت اسلام در واقع امپراطوری

بزرگی بود که از طریق شمشیر و تجاوز به سرزمینهای دیگر گسترش یافت و در راس آن دستگاه حکومتی جباری قرار داشت که برای دورانی طولانی بر سرزمینهای بزرگی چون مصر و تمام شمال افریقا ، اسپانیا و بخشی از اروپا و آسیا سلطه و کنترل داشت. (۲۰) بااین ترتیب خود یک حکومت تجاوزکار و امپریالیست بود . همینطور بود خلافت عثمانی که به امپراطوری عثمانی معروف بود .

بنابراین تا اینجای مسئله روشن است که بن لادن نیز تا وقتی که قصدش احیای خلافت اولیه اسلامی است ، در پی برقراری چیزی کمتر از یک حکومت تجاوزکار امپریالیستی نمیباشد . تنها تفاوت میان حکومت امپریالیستی نوع بن لادن با حکومتهای امپریالیستی نوع امریکا و غرب در اینست که حکومت ایده آل بن لادن بیش از ۱۴ قرن عقب افتاده تر ، دیکتاتورتر ، وحشیانه تر ، ضد زن و ضد انسانی تر از امپریالیسم امریکاست . همین و بس .

بنابراین اختلاف میان بن لادن با امریکا ، غرب و اسرائیل اختلاف میان دنیای استثمارگر و غارتگر قرن هفتم بادنیای استثمارگر و غارتگر قرن بیست و بیست و یکم است . اختلاف میان مثبت ترین جنبه های تمدن کنونی بشریت و منفی ترین جنبه های تمدن کهنه گذشته است .

این جنبه های مثبت عبارتند از آزادی زنان ، آزادی بیان ، آزادی مذهب و لامذهبی ، آزادی لباس و شادی و رقص ، انتخابات و همه آنچیزهائی که هرچند به شکل صوری ولی بهرحال در تمدن کنونی بشریت و بطور اخص تمدن غرب ، در حال حاضر ، وجود دارند و چیزهائی مانند بردگی زنان ، بی حقوقی کامل انسانها ، خرافات ، سرکوب ، خفقان ، وحشیگری و عقب افتادگی

که برجسته ترین جنبه های تمدن اسلامی و منفی ترین جنبه های تمدن بشری در ۱۴ قرن قبل را تشکیل میداده اند.

مبارزه با این جنبه های مثبت است که انگیزه و هدف واقعی بن لادن و کلیه جریانات اسلامی را تشکیل میدهد و نه مبارزه با جنبه های امپریالیستی و منفی تمدن غرب .

در واقع مخالفت بن لادن و سایر جریانات اسلامی باتمدن غرب مخالفت آنها با هر آنچیز مثبت و انسانی است که در این تمدن وجود دارد . تمام مبارزه وی و اسلامیون با رژیمهای سرمایه داری و امپریالیستی و دولتهای دست نشانده آنها در همین و فقط در همین خلاصه میگردد و تنها به این معنی است که آنها خود را ضد سرمایه داری و ضد امپریالیسم قلمداد میکنند .

داد و فریادهای ضد امپریالیستی آنها در دفاع از مردم فلسطین و سایر مردم عرب و مسلمان تنها برای پوشاندن خواستهای ارتجاعی و ضد مردمی شان است .

از آنجا که خواستهای واقعی آنها که احیای حکومت شوم و سرکوبگر ماقبل قرون وسطائی است هیچکسی را بسوی خود جلب نمیکند ، از اینروست که آنها در تبلیغات خود همواره این خواستها را در لفافه بیان میکنند و بیشتر بر شعارهای پرزرق و برق ضد امپریالیستی و دروغ آمیز خود تکیه مینمایند .

این امر در مورد خمینی هم کاملا صادق بود . این خصوصیت تمام جریانات ارتجاعی است که در تبلیغاتشان از طرح صریح خواستهای خود در برابر افکار عمومی طفره میروند و بجای آن شعارهای فریبنده ایرا که ربطی به مطالبات آنها ندارد برجسته میکنند .

از اینرو شعارهای ضد امپریالیستی نیز ربطی به مطالبات بن لادن ندارد .

چگونه جریانی که برای کوچکترین حقوق مردم خود پشیزی ارزش قائل نیست ممکن است به حقوق مردم کشورها و مذاهب دیگر احترام بگذارد. هیچ جریان ضد دمکراتیکی نمیتواند امپریالیست و تجاوزگر نباشد . این شامل بن لادن و تمام جریانات اسلامی دیگر نیز میشود .

آیا برای جنبش اسلامی شانسی برای پیروزی وجود دارد

بی شک هیچ نیروئی نمیتواند تاریخ را به عقب باز گرداند . از اینرو بعنوان یک قاعده کلی هیچگونه چشم اندازی برای پیروزی جنبش اسلامی نمیتواند وجود داشته باشد. ممکن است مردم در قبال شکستهائی که هر از چند گاه در برابر نیروهای عقب گرا متحمل میشوند برای مدتی به عقب رانده شوند ، ولی این عقب گرد نمیتواند دائمی و حتی طولانی باشد .

ما اینرا در مورد حکومت طالبان دیدیم و بزودی در مورد حکومت جمهوری اسلامی در ایران و سایر جریانات اسلامی نیز خواهیم دید

با اینحال این سئوال همچنان بر سر جای خود باقی میماند که چگونه و تحت چه شرایطی چنین جریانات ارتجاعی و عقب افتاده ای که به دهها قرن پیش تعلق دارند ، حتی بطور موقتی هم که شده ، توانسته اند در دو کشور ایران و افغانستان به قدرت برسند ؟

قبل از هرچیز باید خاطر نشان کرد که به قدرت رسیدن این نیروها در دو کشور مزبور یک امر قائم به ذات نبود. در هر دوی این کشورها و خصوصا در افغانستان ، جنبش اسلامی تنها با کمک امریکا بود که به قدرت رسید .

در ایران هنگامیکه در انقلاب ۱۹۷۹ آمریکا از سرکوب انقلاب توسط دولت دست نشانده شاه و متوقف کردن آن نتیجه ای

نگرفت ، بناچار و برای کنترل انقلاب به پرنفوذترین جریان اپوزیسیون یعنی خمینی متوسل شد و برای جلوگیری از رادیکال تر شدن انقلاب وسائل روی کار آمدن وی را فراهم ساخت .

ابتدا از شاه خواست که برای آرام کردن مردم خاک کشور را ترک نماید و سپس برای هموار کردن راه برای بازگشت خمینی بلافاصله یکی از ژنرال های خود بنام ژنرال هایزر را مخفیانه به ایران فرستاد تا سران ارتش را که طرفدار شاه بودند ، به هواداری از خمینی قانع سازد . هایزر به ایران آمد و موفق به جلب حمایت سران ارتش از خمینی شد و باین ترتیب خمینی بدون هیچگونه مانعی برای نشستن به مسند قدرت به ایران بازگشت.

باین ترتیب بود که خمینی در ایران با حمایت امریکا و ارتش دست نشانده آن به قدرت رسید. ارتشی که بعدا برای سرکوبی مخالفین و استقرار قدرت وی بکار گرفته شد .

در افغانستان نیز امریکا از همان ابتدا چه از طریق سیا و چه از طریق دولت دست نشانده پاکستان با تمام نیرو پشت سر مجاهدین قرار داشت. بطوریکه مجاهدین بدون کمک های مالی ، تسلیحاتی ، اطلاعاتی و سیاسی امریکا بهیچوجه امکان پیروزی و دست یابی به قدرت را نمی داشتند . بن لادن نیز از جمله نیروهای وابسته به مجاهدین بود که با سیا مستقیما در رابطه و از کمک های آن برخوردار بود.

بنابراین ، نیروهای اسلامی ، در حالیکه در دور قبلی ، حمایت سیاسی و نظامی امریکا را پشت سر خود داشتند ، در دور جدید مبارزه خود ، نه تنها از حمایت چنین نیروئی محرومند بلکه بالعکس ، آنرا در برابر و برعلیه خود دارند .

فروریزی سریع طالبان در افغانستان ، نه تنها تائیدی بر این واقعیت ، بلکه همچنین نشان دهنده این بود که تا چه حد

عروج و بقای این نیروها بر مسند قدرت ، متکی به قدرت و حمایت هر چند ناخواسته امریکا از آنها بوده است .

با اینحال اگر فکر شود که حمایت امریکا از نیروهای مزبور تنها عامل موفقیت این جنبشها در دست یابی به قدرت دولتی در دو کشور مزبور بوده است ، این تصوری نادرست و غیر واقعی خواهد بود .

عامل اصلی و مهمتر ، ورشکستگی و بن بست سیاسی ـاقتصادی حکومتهای دمکراسی و دست نشانده امریکا در کشورهای مزبور و خلاء سیاسی ناشی از فقدان آلترناتیوهای دیگر در مقابله با حکومتهای مزبور بوده است .

امریکا و اصلاحات

هم در ایران و هم در افغانستان تیروهای اسلامی در مخالفت با اصلاحات بود که شکل گرفتند یعنی در مخالفت با آزادی زنان و دهقانان . ولی نکته جالب آنکه در مورد امریکا اینطور نبود. بعبارت دیگر ، در یکی (ایران) امریکا در طرف اصلاحات ارضی و آزادی زنان و در دیگری (افغانستان) در برابر آن قرار داشت .

دلیل این امر آن بود که دولت امریکا از روی علاقه به آزادی زنان و دهقانان نبود که محرک اصلاحات مزبور در ایران شد. چرا که اگر چنین بود دلیلی نداشت که با همان اصلاحات در کشور دیگری مانند افغانستان مخالفت نماید .

حقیقت امر این بود که دولت امریکا در جریان اصلاحات مزبور در اصل هدف گسترش نفوذ و فعالیتهای اقتصادی خود را دنبال میکرد و از آنجا که آزادی زنان و دهقانان لازمه این گسترش بود لذا از این اصلاحات دفاع میکرد و خود محرک آن بود . ولی از آنجا که همین اصلاحات در افغانستان گسترش نفوذ سیاسی-اقتصادی رقیب وی یعنی شوروی را مد نظر داشت ، با آن مخالف و سرانجام نیز با حمایت از مجاهدین مانع انجام اصلاحات مزبور شد .

در سالهای ۶۰ زمینداری فئودالی و اقتصاد بسته روستائی مانعی در برابر گسترش بازار کالاهای امریکائی در بعضی از نقاط جهان بود . بعلاوه دور جدید انباشت و گسترش سرمایه جهانی در مقطع زمانی مذبور چنان سطحی از توسعه و

گسترش تولید کالائی و مناسبات پولی را در مقیاس جهانی ایجاب میکرد ، که با بقای مناسبات فئودالی در این نقاط هم خوانی نداشت .

رفرم ارضی در ایران بخشی از یک برنامه وسیعتر جهانی از طرف دولت امریکا بود که وظیفه اش از میان برداشتن این موانع از سر راه گسترش سرمایه جهانی و مدرن کردن جامعه برای هم خوانی بیشتر با این گسترش بود .

آزادی زنان نیز بخشی از همین مدرن سازی جامعه برای انطباق آن با نیازهای جدید سرمایه جهانی بود .

این رفرمها تنها محدود به ایران نبود . در مقطع مزبور رفرمهای مشابهی در بعضی دیگر از کشورهای زیر نفوذ امریکا نیز انجام گرفت .

تشدید پروسه انباشت سرمایه و رشد و توسعه صنعتی ایران در سالهای ٦٠ و ٧٠ از یک جهت نتیجه این اصلاحات و تحت چنین شرایطی بود که انجام گرفت .

همین امر نیز در مورد شوروی و اصلاحات ابتکاری آن در افغانستان صادق بود. مضافا بر اینکه شوروی هدف سیاسی عاجل تری را نیز از خلال اصلاحات مزبور دنبال میکرد .

این هدف عبارت از میان برداشتن زمینداران و فئودالها که پایه های سنتی نفوذ امریکا و غرب در افغانستان را تشکیل میدادند بود. از نظر شوروی و دولت ترکی اصلاحات مزبور بهترین وسیله جاروب کردن این عوامل و ملحق کردن کامل افغانستان به حوزه نفوذ خود محسوب میشد .

باین ترتیب اصلاحات مزبور چه برای امریکا و چه برای شوروی ، برای هیچیک ، نه بخاطر رهائی زنان و دهقانان ، بلکه بخاطر رهائی خود از قید و بند موانعی بود که در راه بسط

نفوذ اقتصادی و سیاسی بیشتر آنها ایجاد اشکال مینمود .

طبیعی بود که از میان برداشتن علل عقب افتادگیها و قید و بندهای کهنه ، نیروهای وابسته به آنرا نیز بصدا در میآورد . و چنین بود که فریاد و شیون نیروهای اسلامی در هر دو کشور با شروع اصلاحات مزبور شروع شد .

چرا در انقلاب ایران امریکا سکوی پرش خمینی بقدرت شد

حمایت آمریکا از خمینی و هواداران وی در جریان انقلاب ۱۹۷۹ ایران بخاطر جلوگیری از رادیکالتر شدن انقلاب و به منظور متوقف کردن آن بود .

هنگامیکه شاه و ارتش آن نتوانست از طریق کشتار و هر طریق دیگری از پس فرونشاندن آتش مبارزه مردم برآمده و از پیشروی آنان جلوگیری بعمل آورد ، با خطر رادیکال شدن بیشتر انقلاب و روی کار آمدن نیروهای چپ و بعضا زیر نفوذ شوروی روبرو شد.

امریکا در اصل با انقلاب اسلامی موافقتی نداشت . ایران جزیره آرامش و شاه مطمئن ترین هوادار آمریکا محسوب میشد . برای همین در سال ٦١ ، قیام مردم ، و منجمله اسلامیها که مخالف شاه و اصلاحاتی که در ایران آغاز گشته بود بودند، بطور خونین سرکوب شده بود .

همین اتفاق در انقلاب کنونی در ۱۹۷۹ نیز دوباره رخ داده بود. ولی اینبار برعکس گذشته، سرکوب نتیجه نداده بود! در نتیجه ادامه انقلاب و پیروزی احتمالی نیروهای ضد سرمایه داری و رادیکال و یا طرفدار شوروی کابوسی بود که امریکا به هیچ قیمتی نمیتوانست آنرا بپذیرد . از دست رفتن ایران از منطقه نفوذ امریکا تنها یکی از نتایج بواقع پیوستن این کابوس بود.

در چنین شرایطی ، خمینی هر چند که مطلوب امریکا نبود ، با اینحال روی کار آمدن وی کمترین بهائی بود که امریکا برای رهائی از تحقق این کابوس میپرداخت.

اولا خمینی بدلیل نفوذ بی مانندش بر مردم تنها کسی بود که میتوانست مردم را به خانه هایشان فرستاده و آتش انقلاب را فرو بنشاند .

ثانیا او با نفس سرمایه داری مخالفتی نداشت و سرکشی او بر علیه امریکا و شاه تنها بخاطر آزادیها و رفرمهای ملحوظ در سرمایه داری بود و در نتیجه رژیم او ، در مقام مقایسه ، تنها نوع ارتجاعی تر و سرکوبگرانه ترِ رژیم های امثال شاه محسوب میگشت .

و سرانجام بخاطر سبعیت ناشی از عقب افتادگی اش از قابلیت بیشتری برای سرکوب بیرحمانه انقلاب و معارضین واقعی منافع امریکا برخوردار بود .

و از همه مهمتر به قدرت رسیدن خمینی امری اجتناب ناپذیر بود و همه شگردهای گذشته برای دور نگهداشتن وی از قدرت بی نتیجه مانده بود .

تحت چنین شرایطی بود که امریکا از روی ناچاری و در مقطع زمانی معینی خود به عامل روی کار آمدن خمینی و سکوی پرتاب وی به قدرت تبدیل شد .

محاسبات امریکا همگی و حتی بیش از انتظارات وی درست از آب درآمد . خمینی نه تنها انتظارات امریکا در سرکوب خونین انقلاب و نیروهای مردمی و رادیکال آنرا به بهترین وجهی برآورد ، بلکه در این کار چنان نمونه ای بدست داد که برای امریکا از بعضی جهات بصورت مدلی برای عقب راندن نیروهای مترقی و مخالف در سایر نقاط در آمد .

از این پس در بسیاری از کشورهای اسلامی نه تنها نیروها و احزاب ارتجاعی اسلامی ، اگر نه در مرکز میدان ، ولی در کنار آن ، برای دخالت تاکتیکی و عقب راندن نیروهای مترقی

، در صورتیکه از محدوه معین خود تجاوز ننمایند ، تحمل و حتی حفظ میشوند(حرکت اخیر امریکا پس از ۱۱ سپتامبر در سرکوب این نیروها ، اولا بخاطر خارج شدن یکی از این نیروها یعنی بن لادن از محدوده خود و به خطر انداختن حیاتی منافع امریکا ، و ثانیا بسیار کمتر از آنچه که وانمود میشود جدی بنظر میاید و بیشتر برای محکم کردن میخ قدرت محافظه کاران در داخل امریکا و گسترش نظامی آن در جهان است که انجام میگیرد)، بلکه و بعلاوه ، شگرد استفاده از قوانین اسلامی به منظور محدود کردن ابتدائی ترین حقوق مردم و بخصوص زنان نیز ، بعنوان یکی از ثمرات بی نظیر انقلاب اسلامی در ایران ، توسط بعضی از دولتهای غیر مذهبی و طرفدار امریکا در سرزمینهای اسلامی نیز مانند پاکستان ، باب میشود .

سازمان دادن طالبان توسط امریکا و پاکستان و استفاده از آن برای یکسره کردن قدرت در افغانستان ، که بی شک پیش شرط طرحهای بعدی آنان بود ، نمونه دیگری از نقش مفید و سود آور این نیروها برای امریکا بود . باید توجه داشت که تا قبل از ۱۱ سپتامبر امریکا معضل چندانی با دولت طالبان نداشت .

بهر حال در تمام این کشورها عروج اسلامی بعد از قلع و قمع کردن نیروهای چپ و مترقی بود که اتفاق افتاد . چرا که تنها این نیروها قادر به جلب مردم و ایزوله کردن نیروهای مرتجع اسلامی بودند و نیروهای اسلامی تنها در خلع نیروهای چپ بود که قادر به فریب مردم و جلب آنان بسوی خود برای پرش به قدرت میشدند .

البته دولتهای طرفدار غرب از اینرو سرکوب نیروهای چپ را در الویت قرار میدادند که با آنان تضاد بیشتری داشتند. همین امر نیز در مورد نیروهای اسلامی مصداق داشت . برای آنان نیز

مبارزه با چپ از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار بود .

بهرحال این اتفاق در همه جا رخ داد . در ایران و افغانستان که میدانیم . در مصر نیز انورسادات در سال ۱۹۷۷ هزاران تن از زندانیان اخوان المسلمین را آزاد کرد تا برعلیه مارکسیستها و ناصریستهای چپ در دانشگاه ها مبارزه کنند .

همین اعضای گروه اخوان المسلمین بودند که بلافاصله پس از یکسره کردن کار دشمن مشترک ، نیروی خود را متوجه خود انورسادات کرده وی را ترور کردند .

در لیبی و تونس نیز جعفر نمیری و حبیب بورقیبه برای مبارزه با نیروهای مترقی و چپ همین شگرد را بکار بستند .

در اندونزی نیز در ۲۰۰۱، پس از سقوط سوهارتو دیکتاتور معروف و مورد حمایت امریکا بدست مردم ، ما شاهد پیدایش اتحاد جدیدی از بعضی گروهای اسلامی و ناسیونالیستهای طرفدار سوهارتو بودیم که تحت عنوان اتحادیه ضد کمونیست ، با حمله و تخریب دفاتر اتحادیه های کارگری ، نیروهای مترقی و آتش زدن کتابفروشی های فروشنده کتابهای مترقی و چپ ، سعی در جلوگیری از برآمد نیروهای مترقی و چپ ، در خلاء قدرتِ ناشی از سقوط دیکتاتوری سوهارتو ، نمودند. (۲۴)

اتحاد گروههای اسلامی و ناسیونالیست های مورد حمایت امریکا ، پس از سرکوب چپ و استقرار آرامش نسبی در اندونزی ، و بدنبال آغاز درگیری آمریکا با گروههای تروریست اسلامی بهمی بهم خورد . در حال حاضر گروههای اسلامی مزبور زیر حمله نظامی متحدین سابق خود ، امریکا و متحدین ناسیونالیست آن قرار دارند. بهرحال این فرمولی بود که توسط امریکا و متحدین وی ، حداقل تا قبل از ۱۱ سپتامبر، در مبارزه با جریانات چپ و مترقی بکار میرفت.

مصالحه یا مبارزه ، کدامیک

این تنها امریکا نبود که در مقطعی ، برای رفع خطر و از میدان بدر کردن دشمن واقعی خود ، با نیروهای اسلامی ، دشمنی که کمتر برای وی مخاطره آمیز بود ، متحد میشد .
نیروهای اسلامی نیز سازش و همدستی شان با امریکا، نه از سر تسلیم و دست کشیدن از اهداف بلند مدتشان ، بلکه به منظور از سر راه برداشتن دشمن بزعم آنان خطرناکترشان بود .

برای نیروهای اسلامی نیز، کمونیزم و نمونه هرچند جعلی آن شوروی ، نه تنها همچنان که برای غرب ، و حتی نه اگر بیشتر از آن ، خطرناک و تهدید آمیز بودند ، بلکه و بعلاوه ، از آنجا که بعنوان نیروهای کفر بحساب میامدند ، بیش از هر نیروی دیگری معارض اسلام محسوب میشدند .

از اینرو ، همدستی مجاهدین با امریکا برای بیرون راندن شوروی از افغانستان به معنی چشم پوشی آنها از اهداف خود در مورد جلوگیری از نفوذ امریکا و غرب و برقراری حکومت اسلامی نبود بلکه علت آن بود، که در مقطع مزبور ، آنها نیز مانند امریکا ، خود را در برابر دشمن خطرناکترِ شوروی و حکومت به اصطلاح کمونیستی ترکی در افغانستان میدیدند .

همین امر نیز در مورد ایران صادق بود . در ایران نیز قبول حمایت امریکا توسط خمینی به معنی چشم پوشی وی از دشمنی با امریکا نبود .

برای همین در اینجا نیز مانند افغانستان همینکه با روی کار آمدن خمینی خطر مشترک یعنی خطر پیشروی انقلاب و بقدرت رسیدن کمونیستها و هواداران شوروی بر طرف شد ، دور

جدید مبارزه ایندو با یکدیگر ، دوباره آغاز گشت .

به این ترتیب بود که بن لادن بلافاصله پس از شروع عقب نشینی شوروی از افغانستان در ۱۹۸۸ و حتی قبل از بپایان رسیدن کامل آن در ۱۹۹۲ و بقدرت رسیدن مجاهدین ، نیروی خود را متوجه مبارزه با امریکا نمود و طی یک سلسله حملات تروریستی پراکنده از ۱۹۹۱ ببعد سرانجام ضربه اصلی خود را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آن وارد آورد.

خلاء قدرت و فقدان آلترناتیوهای دیگر

مبارزه کنونی بن لادن و سایر نیروهای اسلامی در جهت احیای حکومت اولیه اسلامی و در مخالفت با تمدن غرب و آزادیهای مندرج در آن ، پدیده ای تازه و نوظهور و صرفا مربوط به قرن حاظر نمیباشد . این مبارزه سابقه ای طولانی و آغاز آن به دورانی مربوط میشود که تمدن غرب در مراحل اولیه گسترش جهانی خود ، همچون الگویی برای جنبشهای آزادیخواهانه و ضد مونارکی در سراسر جهان ، قدم به ممالک اسلامی گذارد و بلافاصله با مقاومت و ستیزه جوئی نیروهای ارتجاعی اسلامی که موقعیت خود را در برابر چنین نفوذی در مخاطره میدیدند، مواجه گشت .

در آنزمان نیز ، در حالیکه بخشهای سازشکارتر جامعه اسلامی تنها راه حفظ موجودیت و بقای خویش را در تعدیل و انطباق خود با شرایط جدید میدیدند ، بخشهای ارتجاعی تر آن که حاضر به هیچگونه عقب نشینی و سازشی با دنیای مدرن و موج آزادیخواهی در آن نبودند ، درست مانند خمینی ، طالبان و بن لادن امروزی ، پرچم احیای اسلام راستین و اولیه را در برابر آن بر افراشتند و به مبارزه جدی با آن پرداختند .

با اینحال یک تفاوت اساسی ، جنبش اسلامی در آن دوره را از دوران اخیر ، از لحاظ شرایطی که در آن قرار داشت متمایز مینمود .

در آن دوران علاوه بر جنبش های اسلامی جنبش های قدرتمند دیگری نیز در صحنه وجود داشتند که آلترناتیو واقعی مبارزه با دولتهای فئودالی فاسد و خود کامه موجود را تشکیل

میدادند و از اینرو به جنبش های ارتجاعی اسلامی فرصت این را که پرچم این مبارزه را در دست گرفته و مطالبات ارتجاعی و عقب افتاده خود را در لفافه آن بپوشانند نمیدادند.

بعلاوه این جنبش ها با مطالبات آزادیخواهانه و مترقیانه ای که داشتند ، برای مردمی که برای همین اهداف می جنگیدند، دلیلی برای رفتن به زیر پرچم ارتجاعی و ضد آزادی روحانیون باقی نمیگذاردند .

از اینرو بود که روحانیون باستثنای بخشی از آن که در کنار دولتهای خودکامه و ارتجاعی قرار میگرفتند بقیه به منظور حفظ موقعیت خود در میان مردم ، یا ناچار به پیوستن به مبارزه آزادیخواهانه آنان و به کجراهه کشیدن آن از درون میشدند و یا در صورتیکه در برابر این جنبش قرار گرفته و بر مطالبات اسلامی خود پای میفشردند ، مانند شیخ فضل الله نوری در انقلاب مشروطه ایران کارشان به چوبه دار میکشید .

انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۵ نمونه کلاسیکی از این مورد بود . در این انقلاب که تحت تاثیر غرب و جنبش آزادیخواهی آن شکل گرفته بود ، روحانیون از همان ابتدا با آن به مخالفت پرداختند . این مخالفت از مدتها قبل ، از همان هنگامیکه جنبش آزادی زنان بر علیه حجاب ، به الهام از اروپا ، و بعنوان یکی از پیش درآمدهای انقلاب آغاز به شکل گرفتن کرده بود شروع شد .

بعدا هنگامیکه جنبش آزادی خواهی بالا گرفت و امواج آن تمامی جامعه را در خود فرو برد ، در حالیکه بخشهائی از روحانیت مانند "بهبهانی" ها و "طباطبائی" ها از ترس از دست دادن موقعیت خود در میان مردم به جنبش پیوسته و با آن همراد شدند ، بخش دیگری از روحانیون به سرکردگی شیخ فضل الله

نوری با پافشاری بر خواست حکومت مشروعه در برابر حکومت مشروطه ، تا آنجا توسط مردم و نیروهای مترقی به عقب رانده و ایزوله شدند که سرانجام کارشان به چوبه دار کشید .

این تفاوت در شرایط را از جهت تاریخی دیگری نیز میتوان تبیین کرد .

در حالیکه جنبش اولیه طرفدار غرب در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ که از نظام اجتماعی و آزادیهای بدست آمده در غرب الهام میگرفت ، در مبارزه آزادیخواهانه اش برعلیه نظامات مستبد و فئودالی موجود دارای مضمونی مترقی بود و از اینرو براحتی قادر به جذب مردم و عقب راندن جنبش ارتجاعی اسلامی و انزوای آن بود ، اکنون که در اواخر قرن ۲۰ ، پس از پشت سر گذاردن نظامات فئودالی و جذب فرهنگ غرب ، و در ادامه خود ، تبدیل به قدرت حاکمه دولتهای مستبد و فاسد سرمایه داری و وابسته به غرب شده بود ، دیگر چیزی جز بیکاری ، فساد و سرکوب برای عرضه به توده های مردم نداشت و این فرصت خوبی به جریانات ارتجاعی اسلامی میداد تا در خلاء قدرتی که به این ترتیب در مبارزه مردم بر علیه حکومتهای فاسد طرفدار غرب بوجود آمده بود خود را به آلترناتیو ضدیت با این حکومتها تبدیل نمایند . این دلیل اصلی برآمد مجدد جنبشهای ارتجاعی اسلامی در نیمه دوم قرن ۲۰ و اوائل قرن ۲۱ بود .

با اینحال ، یک عامل مهم دیگر نیز وجود داشت که میدان را برای خود نمائی نیروهای اسلامی خالی میکرد و آن تضعیف رقیب اصلیِ جنبشهای اسلامی یعنی جنبش کمونیستی پس از انحراف آن از مسیر انقلابی و آزادیخواهانه خود در روسیه شوروی در دهه ۱۹۳۰ و انحلال نهائی نمایند جعلی ولی شناخته شده آن روسیه شوروی در زمان گورباچف در دهه ۹۰ بود .

شاه در ایران در سالهای قبلا از انقلاب به کمک امریکا تمام جریانات کمونیستی و مترقی و کلا مخالف را قلع و قمع کرده بود . نه نشانی از اتحادیه های کارگری وجود داشت و نه هیچگونه حزب و گروه سیاسی مخالفی حق حیات و فعالیت علنی داشت . کوچکترین حرکت و حتی تجمع ساده سیاسی با شدت سرکوب میشد .

در چنین شرایطی با اولین بحران اقتصادی- سیاسی که در یکی دو سال قبل از انقلاب شروع شد، در خلاء قدرتی که بوجود آمده بود هیچ آلترناتیو مترقی و شناخته شده ای در برابر مردمی که پس از ۱۵ سال برای دست یابی به آزادی و یک زندگی بهتر دوباره و در مقیاس توده ای به حرکت در آمده بودند وجود نداشت

جریانات اسلامی در چنین خلاء سیاسی بود که سر در آوردند و در مدت کوتاهی به نیروی بزرگی که بخشهای وسیعی از توده های ناآگاه و بجان آمده را پشت سر خود داشتند تبدیل شدند .

با اینحال جریانات چپ با همه سرکوبهای قبل از انقلاب و نا آمادگیهای ناشی از آن ، در طول یکی دو سال انقلاب توانستند دوباره خود را سازمان داده و هر چند بصورت تشکلهای پراکنده ولی بهر حال به نیروی قابل ملاحظه ای در میان ملیتهای تحت ستم ، کارگران و دانشجویان تبدیل شوند .

بعلاوه آنچه که آنها را به نیروی خطرناکی تبدیل مینمود گذشت زمان و رادیکال شدن هر چه بیشتر مردم بود که این خود زمینه را بر افزایش نفوذ چپ و قدرت یابی آن میافزود .

از اینرو ، هرچه مبارزه شاه و اسلامیها که همچنان نیروی عمده اپوزیسیون را تشکیل میدادند بیشتر ادامه مییافت خطر نیروی سوم ، یعنی چپ ، بیشتر و محسوس تر میشد ، بخصوص

که نفوذ شوروی در بخشهائی از نیروی چپ ، مسئله آینده ایران را برای امریکا خطیرتر میکرد . تحت چنین شرایطی بود که امریکا وسیله بقدرت رسیدن خمینی را بعنوان تنها نیروئی
که میتوانست در صورت دست یابی به قدرت به انقلاب مهار زده و نیروهای چپ و مترقی را سرکوب و از خطر دست یابی آنها به قدرت جلوگیری بعمل آورد فراهم کرد .

در افغانستان نیز نیروهای اسلامی به کمک امریکا و در خلاء قدرتی که در نبود نیروهای مسلح توده ای در مقابله با آنها بوجود آمده بود سر بر آوردند.

هنگامیکه حکومت ترکی در ۱۹۸۷ از طریق کودتا به قدرت رسید فاقد پایه توده ای در میان مردم و بخصوص روستائیان بود . رفرم های آزادی زنان و دهقانان برای دولت از یک نظر وسیله ای برای کسب پایه توده ای در میان دهقانان و زنان که اکثریت جامعه را تشکیل میدادند و استحکام موقعیت آن در برابر نیروهای ارتجاعی مالکین و ملایانی بود که حتی قبل از رفرم ها هم مخالف سرسخت حکومت وی بودند .

اما رفرمهای مزبور در همان حال که مالکین را تشویق به مسلح شدن و تعرض به دهقانان و زنانی که خواستار زمین و آزادی بودند کرد ، دهقانان و زنان را نیز بدون وسیله دفاعی در برابر آنان رها نمود . نیروهای اسلامی در چنین خلاء قدرتی بود که دست در دست مالکین مسلح که هر نوع ندای مخالفی را در هم می شکستند و البته بکمک مالی و تسلیحاتی امریکا به نیروی بزرگی تبدیل شدند .

در چنین شرایطی دولت ترکی نه تنها نتوانست از حمایت فعال دهقانان و زنان برخوردار گردد بلکه از آنجا که بنا به ماهیت غیر دمکراتیک و سرکوبگر خود حتی به جناحهای مخالف

در درون خود نیز رحم نمینمود و مثلا هزاران تن از اعضای حزب پرچم را که متحد و البته منتقد وی بودند از میان برداشت ، بزودی از حمایت بخش بزرگی از حامیان اولیه خود نیز محروم شد ، چنانکه پس از چندی چاره ای جز توسل هر چه بیشتر به نیروی نظامی و بدنبال آن حمایت و کمک ارتش شوروی برای حفظ خود در قدرت پیدا نکرد .

در کشورهای عربی نیز ، بدنبال افول ناسیونالیسم عربی پس از شکست مصر از اسرائیل در ۱۹۶۷ و شکست ناصریسم بطور کلی که تا این زمان توده های ناآگاه عرب را پشت سر خود داشتند ، در خلاء ناشی از این ناکامیها ، هم جنبش چپ و هم جنبش اسلامی بعنوان آلترناتیوهای رقیب شروع به رشد نمودند.

در اینجا نیز همانطور که در بالا اشاره شد دولت سادات ، ده سال بعد ، هنگامیکه تلاشهایش برای کنترل و ریشه کن کردن آلترناتیوهای مزبور به ناکامی مواجه شد ، بخصوص در مقابله با گسترش چپ در میان جوانان و دانشجویان بود که هزاران زندانی اخوان المسلمین را برای مقابله با جنبش چپ از زندانها آزاد نمود .

گسترش و قدرت یابی جنبش اسلامی در دهه های بعد در مصر نیز نتیجه همین خلائی بود که در غیاب جنبش چپ و مترقی ، که تحت سرکوب و فشار اتحاد دولت طرفدار غرب و ارتجاع اسلامی تضعیف شده بود ، بوجود آمده بود.

جنگ امپریالیسم و تروریسم با آزادی

این تنها بن لادن و جریانات اسلامی نیستند که از عنوان حمایت برانگیز مبارزه با امپریالیسم امریکا برای پوشانده اهداف و مقاصد عقب افتاده و ضد آزادی خود استفاده میکنند .

در این سوی کشمکش ، برای امریکا نیز مبارزه برعلیه تروریسم اسلامی پوشش و بهانه ایست برای جلب حمایت عمومی در گسترش سلطه نظامی خود در جهان و پیش بردن سیاستهای محافظه کارانه و ضد آزادی در خود آمریکا .

در واقع برای هر دو طرف ، هدف اصلی از مبارزه با یکدیگر ، برخلاف آنچه که خود ادعا میکنند ، سلب آزادیهای مردم و کنترل بیشتر بر سرنوشت آنان است .

به عبارت دیگر ، در این کشمکش متقابل ، آنها در عین حال که برای حفظ خود در برابر دیگری مبارزه میکنند ، بعلاوه با قرار دادن خود در برابر یکدیگر ، تنها بهم کمک میکنند تا به اهداف و برنامه های ضد مردمی خود حقانیت دهند .

اگر کسی فکر کند که ضربه اخیر بن لادن در ۱۱ سپتامبر باعث تضعیف امپریالیسم امریکا شده باشد باید گفت که بسی در اشتباه است .

بالعکس ، ضربه تروریستی اسلامیستها در نیویورک ، امپریالیسم امریکا را بطور کلی و جناح محافظه کار آن را بالخصوص در حد بی سابقه ای تقویت نمود.

تروریسم اسلامی چنان بهانه و فرصت طلائی را در اختیار

امپریالیسم امریکا برای استقرار قدرت نظامی خود در جهان قرار داد که پس از شکست امریکا در جنگ ویتنام هرگز سابقه نداشت بعلاوه ، مبارزه با تروریسم به حکومت امریکا ، بخصوص حزب جمهوریخواه امکان گذراندن چنان قوانینی را در زمینه تعرض به آزادیها و حقوق مردم امریکا و تقویت قدرت سیاسی و اقتصادی محافظه کاران و شرکتهای بزرگ دارد که در شرایط معمولی هرگز قادر به انجام آن نبودند و خواب آنرا هم نمیدیدند.

باین ترتیب ، ضربه تروریستها بهترین امکان را به جناحهای محافظه کار امریکا برای پیشبرد برنامه ها و تقویت موقعیت خود در داخل و خارج داد .

این نتیجه معکوس نه حاصل نفس ضربه زدن به امپریالیسم امریکا و مبارزه با آن ، بلکه بخاطر آن بود که این مبارزه تحت شعارها و اهداف آنچنان ارتجاعی انجام میگرفت که هر نوع مبارزه بر علیه آن توسط هر نیروئی را موجه جلوه میداد. برقراری حکومت اسلامی ، از میان برداشتن دست آوردهای بشری در زمینه آزادی و باز گرداندن تاریخ به بیش از ۱۴ قرن به عقب ، هنگامیکه افشای آن با منافع امریکا هم آهنگی پیدا کرد، چنان کابوس شومی را در برابر بشریت قرار داد که با نمونه عملی که حکومت طالبان و کشتار نیویورک از آن بدست داد ، تمامی بشریت را به ابراز نفرت و بیزاری از آن واداشت .

مردم آمریکا ، که در گذشته در سایه آسایش و آرامشی نسبی ایکه طبقه حاکمه ، به قیمت فقر و فلاکت و ترور در سایر نقاط جهان ، برایشان فراهم آورده بود ، هیچ گونه تجربه عملی از جنایاتی که اسلامیستهای جنایتکار در نقاط دیگر جهان مانند ایران ، افغانستان ، الجزایر، سودان و ...در حق مردم این ممالک مرتکب میشدند نداشتند ، و بی اعتنا به این جنایات در

دنیای نسبتا آرام خود بسر میبردند ، با چشیدن اندکی از طعم این جنایات ، برای اولین بار گوشه ای از آنرا تجربه کردند و تازه چشمشان بروی واقعیاتی که در جهان میگذشت باز شد .

اما این آگاهی از آنجا که با نوعی خوش بینی نسبت به نیات واقعی حکومتشان ، بخصوص در زمینه مبارزه با تروریسم توام بود ، لذا نه تنها منجر به گرامیداشت بیشتر شان از آزادی های بیشتری که نسبت به سایر نقاط جهان داشتند نشد ، بلکه بالعکس ، باعث سهل انگاری در دفاع از آنها و بی تفاوتی نسبت به از دست دادن آنها شد .

مسلما دولت امریکا در مبارزه با بن لادن ، طالبان و کلا تروریست های اسلامی ، قصدش برخلاف آنچه که ادعا میکند ، نه دفاع از آزادیست و نه مبارزه با دشمنان آزادی . چرا که اگر غیر از این بود برای چه :

اولا در تمام کم و بیش ۲۰ سالی که این جنایتکاران در ایران و افغانستان به سرکوب آزادیها مشغولند ، هیچ اقدامی در مبارزه با آنها نکرد ؟ و اساسا خود نقش مهمی در به قدرت رسیدن آنها و در نتیجه این جنایات داشت . (۲۵)

ثانیا آنهائیکه امروزه دفاع از آزادیهای مندرج در تمدن غرب و جهان را انگیزه خود در جنگ ضد تروریستی اعلام میکنند ، به شهادت تاریخ ، نه تنها هیچگاه در صف مدافع این آزادیهای قرار نداشته اند بلکه همواره ، در صف مخالف آن بوده اند چنانکه حصول بسیاری از این آزادیها تنها از طریق مبارزه با آنان ممکن گشته است .

حق رای همگانی ، حق طلاق ، حق سقط جنین ، و کلا حقوق مربوط به برابری زن و مرد ، و دهها حقوق اجتماعی و سیاسی دیگری که اسلامیستها ، بخاطر ضدیت با آنها ، با تمدن

غرب تضاد دارند ، از جمله حقوقی بوده است که مردم امریکا نه تنها در مبارزه طولانی با دولتهای محافظه کار امثال دولت بوش بدست آورده اند ، بلکه علَم مخالفت با بعضی از آنها مانند حق سقط جنین چیزی بوده است که به قدرت رسیدن این دولت ، خود در سایه سینه زدن در زیر آن ممکن گشته است .

بنابراین چگونه ممکن است که انگیزه دولت امریکا در مبارزه با تروریسم اسلامی دفاع از آزادیها و دست آوردهای بشریت در تمدن غرب بوده باشد ؟

همانطور که اسلامیستها مبارزه با امپریالیسم امریکا را وسیله حقانیت خود و اعمال ضد بشری خویش قرار میدهند ، امپریالیسم امریکا نیز مبارزه با تروریسم اسلامی را وسیله ای برای حقانیت دادن به گسترش نظامی خود در سرتاسر جهان ، و تعرض به حقوق مردم آمریکا و چپاول بودجه دولتی به نفع کمپانیهای بزرگ قرار داده است .

همانطور که یک قرن جنایات امپریالیسم امریکا در جهان و دفاع از حکومتهای سرکوبگر و فاسد و منجمله اسرائیل چنان نفرتی را در میان اعراب و مردم خاورمیانه بر علیه آن بوجود آورده که جریانات ارتجاعی اسلامی با پیوند زدن خود به این نفرت است که میتوانند بر موج عدالتخواهی و حق طلبی مردم سوار شده و اهداف سیاه و ضد آزادی خود را در لفافه مبارزه با امریکا بپوشانند ، همین طور هم جنایات جریانات اسلامی و در راس آن کشتار نیویورک چنان موجی از نفرت را برعلیه آنها بوجود آورده که به یکی از ارتجاعی ترین حکومتهای نیم قرن اخیر در غرب اجازه داده است که بنام دفاع از آزادی بزرگترین ضربه را به آزادیهای مردم آمریکا بزنند .

بنابراین ، آنچه که در مقابل چشم ما میگذرد ، بر

خلاف آنچه که در ظاهر بنظر میرسد، فقط جنگ امپریالیسم امریکا و جریانات اسلامی با یکدیگر نیست . جنگ اصلی جنگ هر دوی اینها بر علیه آزادیهای مردم است . دولت امریکا اینکار را در داخل امریکا و با مردم خود میکند و جریانات اسلامی نیز در سرزمینهای اسلامی و با هدف برقراری حکومتهای اسلامی یعنی سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی.

این جنگ ، یعنی جنگ هر دوی آنها بر علیه آزادیهای مردم است که دارای اهمیت میباشد و نه جنگ میان آنها . جنگ میان آنها بخودشان مربوط است چرا که جنگی است برای سلطه خود آنها . آنها زمانی دست در دست هم داشته اند و حالا بخاطر منافع خود در برابر هم قرار گرفته اند .

گروههای اسلامی مانند بن لادن و حمص با امریکا و اسرائیل مبارزه میکنند تا سلطه سیاه مذهبی خود را بر مردم این مناطق برقرار کنند ، و امریکا و اسرائیل نیز بر علیه آنها مبارزه میکنند تا مزاحمتهائی را که بر سر راه سلطه گری اشان بر جهان و مردم فلسطین بوجود آورده اند برطرف سازند.

بنابراین جنگِ میان آن دو ، جنگ میان دو سلطه گر بر سر پایمال کردن آزادیهای مردم است و جنگِ میان مردم بر علیه هردوی آنها باید در مسیر مبارزه برای دفاع از این آزادیها و گرفتن سرنوشت خویش در دست خود باشد.

يادداشتها

۱ـ سوره احزاب ، آیه ۵۹ ، (۵۹ـ۳۳) ، قرآن فارسی ، کتاب مقدس مسلمانان ، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای . انتشارات خورشید، تهران ، ایران

۲- سوره احزاب ، آیه ۳۳ ، (۳۳-۳۳) ، قرآن ، کتاب مقدس مسلمانان ، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای . انتشارات خورشید، تهران ، ایران

۳- همانجا

۴- سوره احزاب ، آیه ۵۹ ، (۵۹-۳۳) ، قرآن کتاب مقدس مسلمانان ، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای . انتشارات آن خورشید، تهران ، ایران

۵- سوره احزاب ، آیه ۳۱ ، (۳۱-۳۰) ، قرآن کتاب مقدس مسلمانان ، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای . انتشارات خورشید، تهران ، ایران

٦- سوره احزاب ، آیه ۵۹ ، (۳۳-۵۹) ، قرآن کتاب مقدس مسلمانان ، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای . انتشارات خورشید، تهران ، ایران

۷- قانون قصاص که از بقایای قوانین قبیله ایست یکی از پایه های مهم قوانین جزائی اسلام را تشکیل میدهد که بر اساس آن هر جرمی با معادل آن یا بهای پولیش مجازات میشود .

۸- قانون سنگسار قانونی است که بر اساس آن زنِ شوهر دار زناکار را تا کمر در چاله ای که در زمین میکنند قرار داده و آنقدر بر سر و کله اش سنگ پرتاب میکنند تا در اثر جراحات وارده و بتدریج جان دهد .

۹ - سخنرانی خمینی بمناسبت سالروز تولد پیغمبر اسلام برای مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی .

۱۰- سخنرانی در برابر نمایندگان مجلس خبرگان در قم .

۱۱- "بنی قریظه" یکی از قبایل عرب بود که با آنکه مردم آن در جنگ با مسلمانان تسلیم شده بودند ، با اینحال به منظور تصاحب اموال و کودکان آنها ، به فرمان محمد ۹۰۰ نفر از آنان را یکجا گردن زدند و تمامی اموال و دارائی و زنان و کودکان قبیله را بعنوان برده بین خود تقسیم کردند . طبری مینویسد : "پیغمبر بگفت تا در زمین گودال ها بکندند و حضرت علی و زبیر در حضور پیغمبر گردن آنها را زدند." شمس الدین محمد آملی ، تاریخ طبری ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۹۳ ، همچنین نگاه کنید به روضه الصفا (Rozatossafa) جلد ۲ ، ص ۳٦۴ . نقل از علی میرفطروس ، "مقدمه ای در اسلام شناسی" ، جلد اول ، فارسی ، چاپ دوازدهم .

۱۲- سوره مائده ، آیه های ۱۵ و ۸۲ ، سوره توبه ، آیه ۲۹ و سوره های دیگر، نقل از علی میرفطروس ، مقدمه ای در اسلام شناسی ، جلد ۱ ، ص ۳۲ .

۱۳- جزیه مالیاتی بود که مسلمانان در کشورهای مفتوحه بر غیر مسلمانان می بستند تا زیر فشار آن ، آنها را وادار به قبول اسلام کنند . دقیقا بهمان طریقی که فاتحان کاتولیک بومیان شکست خورده مکزیک و نقاط دیگر امریکا را به زور به مذهب خود در آوردند.

۱۴-شجاع الدین شفا، تولدی دیگر، صفحات ۹-۴۱۸ ، چاپ فارسی در امریکا.

۱۵-سخنرانی "روح الله خمینی" در مراسم " دهه فجر " ، ۱۴ بهمن ۱۳٦۳ (ژانویه ۱۹۸۵)

۱۶- سخنرانی روح الله خمینی در مراسم سالروز تولد پیغمبر اسلام در ۳۰ آذر ۱۳۶۳ (دسامبر ۱۹۸۴)

۱۷- امریکا که در مورد انجام اصلاحات مزبور جدی بود با مشاهده بی توجهی شاه نسبت به اجرای اصلاحات ارضی، با نفوذی که در ایران داشت کابینه جدیدی را برهبری یکی از عوامل قدیمی و سرسپرده خود امینی برای اجرای اصلاحات مزبور برسرکار آورد . نخست وزیر جدید با ایجاد وزارت خانه جدید اصلاحات ارضی و گماشتن ارسنجانی در راس آن ، برای شاه هیچگونه شکی در مورد جدیت آمریکا در امر پیش بردن اصلاحات باقی نگذاشت شاه که موقعیت خود را در خطر میدید سرانجام دست از مقاومت برداشت و برای مذاکره با مقامات امریکائی رهسپار آمریکاشد و پس از ملاقات با رئیس جمهور امریکا و موافقت با اصلاحات ، خود برای اجرای آن رهسپار ایران شد . پس از بازگشت شاه کابینه امینی برکنار و با کابینه جدیدی که شاه بر سر کار آورد ، خود اجرای اصلاحات را بعهده گرفت .

۱۸- نطق خمینی در ۱۲ آبان ۱۳۴۱ (سپتامبر ۱۹۶۲)

۱۹- خمینی در آغاز رسیدن به قدرت گفت " از مهمترین چیزهائی که مغز جوانها را خراب میکند و آنها را به فساد و هرزگی میکشاند موسیقی است . اگر بخواهید مملکت شما مستقل باشد باید موسیقی را کنار بگذارید و آنرا از رادیو و تلویزیون بکلی حذف کنید . موسیقی خیانت است به مملکت ."

۲۰- خمینی در سخنرانی اش در ۱۲ آذر ۱۳۴۱ (اکتبر ۱۹۶۲) اظهار داشت :

"روحانی با اقتصاد مملکت مخالف نیست تهمت هائی می زنند. پانصد سال مسلمانان ، تمام قطب ارضی را حفظ و اداره کردند. رجوع کنید به تاریخ . به اینکه خلفاء ، خلفای جور بودند ، با

همین برنامه اسلامی بر عالم حکومت میکردند. آیا اسلام راه ترقی ندارند؟" .

۲۱- بر اساس این رفرم (در سال ۱۹۷۸) حداکثر مالکیت زمین به ٦ تا ۱۸ هکتار کاهش پیدا کرد.

۲۲- یک تلگراف از جانب مامورین دولتی افغانستان از مناطق روستاهائی چنین گزارش میدهد :

"بسیاری از دهقانان بی زمین و کم زمین بخاطر سردرگمی یا ترس از انتقامجوئی زمینداران از قبول زمین امتناع میکردند. خلقی ها (اعضای حزب دمکراتیک خلق ، حزب وابسته به دولت ترکی - از من) با تهدید آنها به اینکه اگر از گرفتن زمین امتناع کنند مجازات میشوند ، آنها را مجبور به گرفتن زمین میکردند .... بسیاری از این دهقانان بعدا دست به خودکشی زدند . "

Cable No :199533 of August 11, 1979, P. 2

نقل از کتاب:

Thomas. T . Hamond, Red Flag over Afghanistan, P. 70, West Veiw Press, Beulder, Colorado, 1984.

۲۳- همچنین خمینی در کتاب معروف خود "حکومت اسلامی" که آنرا قبل از رسیدن به قدرت نوشت ، موضع خود را در برابر مسئله صدور انقلاب اینطور توضیح داد : " توجه کردن به مسئله صدور انقلاب و توحید امت مسلمه یک واجب شرعی است ، و ترک واجب به هر بهانه ای یک عمل حرام است . بدینرو در صدر برنامه ها مسئله صدور انقلاب قرار میگیرد. "

۲۴- لس آنجلس تایمز ۱۳ می ۲۰۰۱ ، صفحه A-۳

"تهدیدهای اتحاد اسلامی- ناسیونالیست ، مبنی بر حمله و سوزاندن کتابها کتاب فروشی ها را در سراسر کشور واداشت تا کتابهای چپی را از قفسه های خود بیرون بکشند .... اتحاد

ضد کمونیست اتحادیه جدیدی است از مسلمانان بنیادگرا ، متحدین سوهارتو و ناسیونالیستهای اندونزی که با جدائی تیمور شرقی از اندونزی در سالهای ۱۹۶۰ مخالفت داشتند...... کمسیون حقوق بشر آسیا مستقر در هنگ کنگ اعلام داشت که اتحادیه مزبور که دارای حامیان قدرتمندی میباشد قصد دارد تحت عنوان مبارزه با کمونیزم سازمانهای مترقی و متمایل به دمکراسی را از میان بردارد.... گروه حقوق بشر اظهار داشت که اتحادیه ضد کمونیست اگر توسط عوامل نظامی و طرفداران سوهارتو سازمان داده نشده باشد حداقل از جانب آنها حمایت میشود..... سازمانهائی که توسط این اتحادیه هدف قرار گرفته اند شامل اتحادیهای کارگری مترقی ، احزاب سیاسی ، سازمانهای غیر دولتی و جنبش های دانشجوئی میباشند.

۲۵_ بنا بر بعضی برآوردها کل کمکهای امریکا به مجاهدین اسلامی در افغانستان در جنگ با روسیه شوروی و بیرون راندن آن از افغانستان حدود ۱۰ بیلیون دلار بوده است .

چهار دلار